

صندوق اعتصاب، نیاز حیاتی و مبرم جنبش کارگری

داشته است و مادام که این نظام هنوز برنیفتاده است، وجود خواهد داشت. کارگر، برای زنده ماندن، برای بهبود شرایط زندگی، برای افزایش دستمزد و احقاق حقوق خویش، از روش ها و تاکتیک های مبارزاتی مختلفی استفاده می کند و در جریان رشد و تکامل نظام سرمایه داری، به مبارزه ی دسته جمعی و برجسته ترین شکل آن **اعتصاب** روی می آورد. حیات سرمایه، به تولید ارزش اضافه و انباشت سرمایه وابسته است. اگر چرخ تولید از کار بیفتد، اگر تولیدی در کار نباشد، ارزش اضافه و سودی نیز در کار نخواهد بود. بدون تولید و ایجاد ارزش اضافه، گردش کار سرمایه دچار اختلال می شود و این را هر سرمایه داری نیز می داند. از همین روست که سرمایه دار، شدیداً از اعتصاب می ترسد و مدام

در جامعه سرمایه داری، هر کارفرما و سرمایه داری، تنها در فکر سود و افزایش سود خویش است. کارفرما و کل طبقه سرمایه دار پیوسته نقشه می کشد که از چه راه هایی، طبقه کارگر را بیش تر استثمار کند. تولیداتش را با هزینه ی تمام شده کمتری سازماندهی کند، مبلغ کمتری به عنوان دستمزد به کارگر بپردازد و بخش هرچه بیشتری از ارزش اضافه ای که کارگر ایجاد می کند، به خود اختصاص دهد. کارگر نیز تلاش می کند دستمزد بیش تری دریافت کند تا برای خود و خانواده اش، غذا، پوشاک و مسکن بهتری تهیه نماید. از این رو علیه کارفرما و کل طبقه سرمایه دار به مبارزه برمی خیزد. این درگیری و مبارزه ی کارگر با سرمایه دار، یک درگیری و مبارزه ی رایجی است که از دیرباز و از آغاز شکل گیری نظام سرمایه داری وجود

در صفحه ۳

انقلاب اجتماعی و حزب انقلاب اجتماعی

در صفحه ۶

درس های یکشنبه ی خونین

تهران، آتش و خون و گلوله، انسانی غرق در خون، فریاد: می کشم می کشم آن که برادرم کشت. ترس، درد، مرگ، و پیکری دیگر غرق در خون، و باز فریاد: مرگ بر خامنه ای. فرار، مقاومت، تهاجم، سربازان مسلح اسیر در دستان مردمان در خون نشسته، هیجان، و باز فریاد: ولش کنید، و در انتها این سرباز مسلح است که از ادیش را از مردمانی که گریان به خون خفته گان شان را بر دستهای شان بلند کرده اند، می باید. اما برآستی چه کسی ازادی را به این مردمان خواهد داد؟ روزیکشنبه ششم دی ماه مانند دیگر روزهای موج انقلابی ۷ ماه اخیر خون های بسیاری بر زمین ریخت، گزارش های منتشره و موثق حاکی از ۳۷ کشته است. صدها زخمی و بیش از هزار نفر دستگیر شدند. مانند بسیاری دیگر از روزها. اما چرا حاکمان این گونه خشمگین گشتند؟ آیا نمی دانستند که در این

در صفحه ۱۴

قیام مردم سیرجان، روشن ترین پیام مبارزاتی توده ها علیه مجازات اعدام

بربریت نظام دینی و ارتجاعی حاکم بر ایران، هم اکنون توده های خشمگین و معترض جامعه، آشکارا علیه اقدامات سرکوبگرانه و ضد انسانی جمهوری اسلامی به پا خاسته اند؛ نه تنها به پا خاسته اند، بلکه علیه سیاست های ارتجاعی، قرون وسطائی و وحشی گریهای بی حد و حصر

در صفحه ۱۱

در چند ماه گذشته، سیر حوادث و اتفاقات سیاسی حاکم بر ایران شتاب فزاینده ای یافته است. مجموعه اتفاقات و حرکت های اعتراضی توده های وسیع مردم علیه جمهوری اسلامی، بیانگر این واقعیت است که خیزش انقلابی مردم ایران وارد مرحله نوینی از مبارزات علنی شده است. از ورای سی سال اختناق، سرکوب، کشتار و

نقطه ی مشترک تسلیت گویی های سیاسی ، وحشت از انقلاب

آیت الله حسین علی منتظری در سن هشتاد و هفت سالگی در حالی درگذشت که جنبش توده های مردم ایران پایه های نظام جمهوری اسلامی را لرزان تر و شکننده تر از تمام دوران حیات نکبت بار این رژیم کرده است. دیگر روزی نیست که این جا و آن جا، زنان و مردان، دانشجویان و دانش آموزان و کارگران و زحمتکشان از مناسبت های گوناگون بهره نبرند و علیرغم اقدامات وحشیانه ی نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی تمامیت رژیم را نشانه نگیرند و با شعار مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر خامنه ای خواهان به زیر کشیدن آن نشوند.

نزدیکان و اعضای خانواده ی فردی که می میرد معمولاً غمگین می شوند و به یکدیگر تسلیت می گویند و با اجرای مراسم خاطرهایش را گرامی می دارند. مرگ منتظری هم نه فقط موجب تألم خاطر نزدیکان وی که تعدادی از مردمی شد که علیرغم مخالفتشان با نظام مذهبی به هر حال طرفدار او یا به عبارت بهتر مقلد او بودند و پشت تابوتش در خیابان ها به راه افتادند و عزاداری کردند. اما نباید فراموش کرد که تعداد قابل ملاحظه ی دیگری از مردم هم در مراسم خاک سپاری منتظری شرکت کردند تا مخالفت خود را با نظام جمهوری اسلامی که رکن اصلی اش ولایت فقیه است اعلام کنند، ولایت فقیه ای که از قضا آیت الله منتظری به همراه آیت الله خمینی از نظریه پردازان اصلی اش بود و تا آخرین لحظه ی عمر هم به آن پایبند ماند، هر چند که از سال ها پیش اختلافاتی برای چند و چون اجرایش پیدا کرده بود و همین هم موجب شد که پیش از مرگ خمینی از قائم مقامی وی برکنار گردد.

به هر حال مرگ منتظری در شرایط سیاسی کنونی و با توجه به این که او فردی بود که در چارچوب تضادهای درونی جمهوری اسلامی مورد لعن و نفرین جناح غالب بود، واکنش بسیاری را برانگیخت. خامنه ای در پیام کوتاهی مرگ وی را تسلیت گفت و فراموش نکرد یادآوری کند که او از "امتحانی" سترگ سربلند

در صفحه ۲

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۵

نقطه‌ی مشترک تسلیت‌گویی‌های سیاسی ، وحشت از انقلاب

کمک های مالی

کانادا

۵۰ دلار	لاکومه
۵۰ دلار	صدای فدائی
۱۰ دلار	نرگس
۱۰ دلار	نفسه ناصری
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورائی ۱
۶۰ دلار	فریبرز ۱۹
۲۰ دلار	زنده باد انقلاب
۲۰ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۲۰ دلار	رفیق فرهاد سلیمانی
۲۰ دلار	کارگر به پا خیز
۲۰ دلار	رفیق احمد زیرم
۱۵ دلار	رفیق حسن نیک داوودی

سوئد

۵۰ یورو	به یاد جانباختگان ۷دی
۱۰۰ یورو	فدائی

سوئیس

۱۰۰ فرانک	شورا
۱۰۰ فرانک	اشرف

ایران

۲۰۰۰ تومان	احمد شاملو
۳۰۰۰ تومان	رفیق حمید مومنی
۵۰۰۰ تومان	رفیق بیژن جزنی
۱۰۰ یورو	برای شورا فرزند توماج
۵۰ یورو	جوخه های رزمی

آلمان

۵۰ یورو	دمکراسی شورائی
۱۰۰ یورو	جانباختگان فدائی
۲۵ یورو	نشریه کار

دانمارک

۲۵۰ کرون	مرضیه احمدی اسکویی
۲۵۰ کرون	صمد بهرنگی

انگلیس

۷۵ یورو	صدای فدائی
۵۰ یورو	انقلاب در راه
۲۵ یورو	مسافر

فرانسه

۵۰ یورو	مسافر
۵۰ یورو	کنفرانس ۱۲
۵۰ یورو	اتحاد

هلند

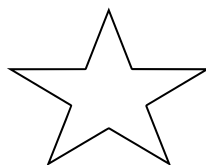
۱۵۰ یورو	۱۶ آذر
۵۰ یورو	سازمان عشق
۵۰ یورو	به یاد شهدای فدائی
۵۰ یورو	رادیو دمکراسی شورائی

نگرانی را حتا در آخرین مکتوباتش اعلام کرده بود. وی در نامه‌ای که چند روز پیش از مرگش منتشر کرد با استفاده از کلماتی همچون "نصیحت" و "خیرخواهی" برای حاکمیت اعلام کرد که "راهی که مسئولین و تصمیم‌گیرندگان نظام گرفته‌اند جز به ضرر دین و دنیای خودشان" نیست. وی در همین نامه که تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۸۸ را دارد خواهان "تمکین به همه اصول قانون اساسی" شده بود. او در پایان از "مشوه نمودن چهره اسلام مظلوم و در نهایت غضب و خشم خداوند" ابراز نگرانی کرده بود. به احتمال بسیار قوی اگر آیت‌الله حسین علی منتظری که از معماران اصلی و پایبند به ولایت فقیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی بود در شرایط کنونی در نمی‌گذشت همگان شاهد تسلیت‌گویی‌های سیاسی نام‌برده شده در بالا نمی‌بودند. اما واقعاً چه شده است که سلطنت‌طلبان، اصلاح‌طلبان دوم خردادی یا سبز، حزب توده، کاخ سفید، برنده‌ی جایزه نوبل، سوسیال – لیبرال‌ها و جمهوریخواهان دمکرات و "لانیک" و غیره را به واکنشی نسبتاً همسان در رابطه با مرگ منتظری واداشته است. این نیروها را صد البته نمی‌توان یک کاسه کرد و گفت که همه‌اشان سر و ته یک کرباسند، به هیچ وجه چنین نیست. اما و اما تمام این نیروها امروز وسعت و قدرت جنبش توده‌ای مردم را در برابر چشم‌انداز می‌بینند و فقط برخی از آنان مانند یکی از ملی – مذهبی‌ها در گفت‌وگو با رادیوی دولتی "فردا" رک و راست می‌گویند: "ما به حاکمان هشدار می‌دهیم تا دیر نشده دست از خیره‌سری بردارند." خیر نه کاخ سفید، نه سلطنت‌طلبان، نه سوسیال – لیبرال‌ها، نه جمهوریخواهان و نه حزب توده و امثالهم دچار نسیان و فراموشی نشده‌اند، تمام این نیروها علیرغم ادعاهای گوناگون سیاسی که دارند در یک نکته اتفاق نظر دارند و مرگ منتظری فقط و فقط وسیله‌ای شد تا آن‌ها این اتفاق نظر را اعلام کنند: وحشت از انقلاب، وحشت از به دست گرفتن تمام ابتکار توسط خود مردم، وحشت از سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، وحشت از جدایی تمام و کمال دین و دولت و وحشت از به دست گرفتن تمام امور به دست مردم از طریق دمکراسی مستقیم شورایی. این هاست مهمترین دلایلی که همه‌ی این دار و دسته‌ها را به تسلیت‌گویی‌های سیاسی پس از مرگ منتظری واداشت.

بیرون نیامد. اما این فقط خامنه‌ای نبود که پیام تسلیت فرستاد. طیف گسترده‌ای از نیروها و حتا قدرت‌های سیاسی و از جمله کاخ سفید آمریکا نیز چنین کردند. خانم شیرین عبادی منتظری را "پدر حقوق بشر" نامید. حزب توده که هنوز علیرغم شعارهای توده‌های مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی خواهان "طرد رژیم ولایت فقیه" است، مرگ منتظری را تسلیت گفت. علی افشاری و اکبر گنجی، اصلاح طلبان اکنون تبعیدی، در مرگ منتظری "در پای کوه" گریستند. فرخ نگهدار، از رهبران قدیمی سازمان "اکثریت" منتظری را "آموزگار" خود دانست. آقای داریوش همایون که رهبری یک گروه سلطنت طلب را به عهده دارد در پیام تسلیتش مدعی شد که منتظری "بزرگترین" ضربه را به ولایت فقیه زد! حتا جمهوری خواهان "دمکرات و لانیک" برای مرگ منتظری عزادار شدند و وی را چهره‌ای "شجاع و پشتیبان مؤثر" جنبش ضددیکتاتوری مردم ایران توصیف نمودند. عده‌ای از زندانیان سیاسی سابق هم با اشاره به این که منتظری مخالف قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ بوده از مرگ وی آزرده خاطر شدند. یکی دو نفری هم که خود را مارکسیست می‌دانند و در سطح جنبش پیدا می‌شوند (اما نباید جدی‌اشان گرفت!) در مرگ منتظری لباس سیاه بر تن کردند.

تمام طیف‌ها و افرادی که به اختصار نام برده شدند تسلیت‌گویی‌های سیاسی خود را بر دو محور مخالفت منتظری با کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ یا مثلاً نظر مثبت وی در رابطه با حق حیات بهائیان، گذاشتند. واقعیت این است که منتظری در آن زمان به عنوان چهره‌ی دوراندیشی که خواهان تداوم ولایت فقیه بود مخالف کشتار زندانیان سیاسی بود، اما وی هرگز موضعی علیه کشتارهای پیش از آن و به ویژه اعدام‌های سیاسی سال ۱۳۶۰ و پیش از آن تا مقطع تابستان ۱۳۶۷ نگرفت. در ثانی منتظری همین کشتار ۱۳۶۷ را "بی‌رویه" می‌دانست. منتظری در برخی نکته‌های به اصطلاح آخوندها فقهی حتا از خمینی هم فراتر رفته بود. وی می‌گفت که "نفس مفسد فی الارض بودن در حکم اعدام موضوعیت دارد" در حالی که "محارب هم از مصادیق مفسد است." اگر به گذشته دورتر منتظری هم برگردیم به زمانی می‌رسیم که وی در زندان رژیم شاه بود و فتوا صادر کرده بود که کمونیست‌ها "نجس" هستند و نباید با آنان هم‌غذا شد.

آیت‌الله منتظری علیرغم مخالفت‌های واقعی که با جناح غالب جمهوری اسلامی داشت هرگز مانند توده‌های وسیع مردم ایران که در ماه‌های اخیر آشکارا کل نظام را به چالش کشانده‌اند، با آن مشکلی نداشت. درست برعکس منتظری هم مانند مجموعه‌ی افراد و گروه‌هایی که به اختصار در بالا نام برده شدند نگران بود و این



زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

صندوق اعتصاب، نیاز حیاتی و مبرم جنبش کارگری

مراقب است که چرخ تولید از کار نیفتد. اعتصاب و خواباندن چرخ تولید اما، مهم‌ترین ابزاری است که طبقه کارگر می‌تواند برای قبولاندن مطالبات خود بر کارفرما و طبقه سرمایه‌دار، از آن استفاده نماید. اعتصاب مهم‌ترین سلاح طبقه کارگر است در مبارزه علیه طبقه سرمایه‌دار. نه فقط از این‌رو که کارگر با اعتصاب دسته‌جمعی می‌تواند مطالبه خود را بر کارفرما قبولاند، بلکه همچنین از این بابت که اعتصاب، چشم کارگر را نیز باز می‌کند و موجب ارتقا آگاهی سیاسی وی می‌شود. در جریان اعتصاب است که کارگران، نسبت به سرمایه‌داران به عنوان یک طبقه شناخت پیدا می‌کنند و به ماهیت دولت پی می‌برند. در مدرسه اعتصاب است که کارگران به نیروی اتحاد خویش پی می‌برند و می‌آموزند که به مبارزه کل کارگران به عنوان یک طبقه، علیه تمام کارفرمایان و کارخانه‌داران و بر علیه حکومت آن‌ها بیاورند. هر اعتصابی، این مطلب را که دولت دشمن کارگر است و طبقه کارگر باید خود را برای مبارزه علیه دولت و به زیر کشیدن تمام نظم سرمایه، آماده سازد، تقویت می‌کند. بنابر این تاکتیک اعتصاب و خواباندن چرخ تولید، نه فقط از لحاظ تأثیر بلا انکار آن در قبولاندن مطالبات کارگران بر سرمایه‌داران، بلکه همچنین از لحاظ تأثیرات آن بر رشد درجه آگاهی طبقاتی در صفوف کارگران نیز، از مهم‌ترین تاکتیک‌های مبارزاتی طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه‌دار است. بیهوده نیست که گفته اند "پشت هر اعتصاب، ازدهای انقلاب خوابیده است!" بنابر این بی‌دلیل نیست که سرمایه‌داران و دولت حامی آن‌ها از اعتصاب کارگران می‌ترسند و سعی می‌کنند به هر شکل ممکن در کار اعتصاب، اختلال ایجاد کنند و مانع اعتصاب شوند و اگر اعتصابی برپا می‌شود، برای آن‌که هر چه زودتر پایان بگیرد، به هر کاری دست می‌زنند. هرگز دیده و شنیده نشده است که سرمایه‌دار، از روی میل و به‌طور داوطلبانه، چیزی به کارگر بدهد و فرضاً دستمزد کارگر را افزایش دهد. اما وقتی که کارگران یک کارخانه، به‌طور یکپارچه دست به اعتصاب می‌زنند و تولید را می‌خوابانند، آنان از این طریق، دریچه‌ی سود را موقتاً به روی سرمایه‌دار می‌بندند. سرمایه‌دار برای باز شدن این دریچه، برای جلوگیری از ضرر بیشتر و برای از سرگیری تولید، به اجبار به خواست کارگران تن می‌دهد و مطالبات آنان را می‌پذیرد. صاحبان سایر کارخانه‌ها و دولت حامی آن‌ها نیز ترجیح می‌دهند که هر چه زودتر و پیش از آن‌که اعتصاب به سایر کارخانه‌ها و بخش‌ها تسری یابد، فریاد اعتراض و اعتصاب خاموش گردد که این نیز در نتیجه بخش بودن اعتصاب و پذیرش مطالبات کارگران موثر می‌افتد.

اما مسئله، همواره به این سادگی و سراسری روالی که از مبارزه و اعتصاب کارگری به‌دست داده شد، نیست. استفاده از سلاح اعتصاب علیه طبقه سرمایه‌دار، تاکتیک بسیار موثر و مهمی است که برخاسته از شرایط کار و در دسترس کارگر است. اما سازماندهی اعتصاب و

خواباندن چرخ تولید، به معنای پیروزی اعتصاب نیست. تلاش سرمایه‌دار برای مقابله با اعتصاب و مبارزه متشکل کارگران، فقط به این خلاصه نمی‌شود که با هزار و یک نیرنگ و تهدید و فشار، سعی می‌کند مانع اعتصاب و خواباندن چرخ تولید شود، بلکه حتا زمانی که اعتصاب درمی‌گیرد نیز با تمام قوا سعی می‌کند اعتصاب را به شکست بکشاند. نباید فراموش کرد که هر اعتصابی، مترادف با محرومیت‌های متعددی برای کارگران است. محرومیت‌ها، محدودیت‌ها و فشارهایی که به قول انگلس فقط با بدبختی‌های دوران جنگ قابل مقایسه است. گرسنگی و حشمتناک خانواده کارگران، از دست دادن دستمزد، بازداشت و زندان و تبعید نمایندگان و رهبران اعتصاب و عواقب دیگر نظیر این‌ها. در ایران استبدادزده‌ی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی و در سایه‌ی امنیتی که رژیم برای استثمار خشن کارگران فراهم ساخته، سرمایه، حد و مرزی در استثمار کارگران و تحمیل بی‌حقوقی بر آن‌ها نمی‌شناسد. در جمهوری اسلامی که کارگران از ابتدائی‌ترین حقوق دمکراتیک خود از جمله حق اعتصاب و تشکل محروم اند و دستمزدهای کارگران به طرز وحشتناکی پایین است، هر کارگر اعتصابی با مشکلات و عواقب عیدیه‌ای روبرو خواهد شد. در جمهوری اسلامی دستمزدی که به کارگر داده می‌شود، کفاف هزینه زندگی را نمی‌دهد. دستمزدهای کارگری حتا به یک سوم خط فقر هم نمی‌رسد و از آن پایین‌تر است. کارگر و اعضای خانواده وی در فقر دائمی به سر می‌برند. با این وجود، ادامه‌ی حیات و زندگی کارگر و اعضای خانواده او به همین دستمزدهای ناچیز وابسته است. اعتصاب، یعنی قطع دستمزد و بدون دستمزد، هیولای گرسنگی، کارگر و اعضای خانواده وی را از پای درمی‌آورد و داغان می‌کند. هر اعتصاب، به‌ویژه اگر بخواند به درازا بکشد، عواقب وحشتناک و فشارهای متعدد اقتصادی و معیشتی برای کارگر و اعضای خانواده‌اش در پی خواهد داشت. این مساله از روز هم روشن‌تر است که کارگری که دستمزدش زیر خط فقر است و برای هزینه‌های زندگی‌اش کفایت نمی‌کند، هیچ‌گونه پس‌انداز و اندوخته‌ای ندارد که در زمان اعتصاب از آن طریق نیازهایش را تأمین کند و حتا در موارد استثنایی چنان‌چه اندک اندوخته‌ای هم داشته باشد، این اندوخته ناچیز نیز مانند دانه‌ی برفی‌ست که در برابر تابش آفتاب به فوریت ذوب می‌شود. علاوه بر این، هر اعتصاب در تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، بازداشت، زندان، اخراج و بیکاری شماری از کارگران را نیز در پی دارد. رهبران اعتصاب و فعالان کارگری دستگیر می‌شوند و به زندان و زیر شکنجه می‌روند، سازمان‌ها و نهادهای اطلاعاتی و جاسوسی رژیم، این افراد و خانواده آن‌ها را تحت شدیدترین محدودیت‌ها و فشارهای اقتصادی و معیشتی و نیز بی‌رحمانه‌ترین فشارهای جسمی و روحی قرار می‌دهند، فقر و گرسنگی هولناکی را بر خانواده‌ها تحمیل می‌کنند و آن‌ها را در

معرض تباهی و از هم پاشی قرار می‌دهند! سؤال این است که کارگری که با این همه محدودیت‌ها گوناگون دست به گریبان است، چگونه می‌تواند دست به اعتصاب بزند و به پیروزی آن امیدوار باشد؟ کارگری که به خاطر اعتصاب و سازماندهی اعتصاب و مانند آن، اخراج می‌شود، کارگری که به زندان می‌افتد و از کار بیکار می‌شود و کارگری که اعتصاب کرده است و دستمزدش را نگرفته است، این کارگر چگونه باید شکم خود و اعضای خانواده‌اش را سیر کند؟ چگونه می‌تواند به اعتصاب ادامه دهد؟

کارگر اعتصابی، اگر نخواهد اعتصاب را بشکند و به شرایط خفت بار کارفرما تن دهد، و اگر بخواند به اعتصاب تا پیروزی آن ادامه دهد، روشن است که باید نیازهای روزانه خود و خانواده‌اش تأمین شود. سرمایه‌دار که شرایط زندگی و فقر و نداری کارگر را می‌داند، چند روز در برابر اعتصاب مقاومت می‌کند، برای آن‌که امتیازی به کارگران ندهد، ضرر خواباندن تولید را موقتاً تحمل می‌کند تا کارگران را به تسلیم، و اعتصاب را به شکست بکشاند. سرمایه‌دار با مقاومت در برابر اعتصاب، ضرر چند روز توقف تولید را آگاهانه می‌پذیرد اما برای آن‌که به کارگران بگوید، اعتصاب آن‌ها بی‌فایده است، در برابر اعتصاب تسلیم نمی‌شود. سرمایه‌دار می‌داند که کارگران اعتصابی یا باید از گرسنگی بمیرند و یا به اعتصاب پایان دهند. اعتصاب مهم‌ترین سلاح طبقه کارگر است در مبارزه علیه طبقه سرمایه‌دار، این درست است، اما سازماندهی اعتصاب و آغاز اعتصاب یک چیز است و توانایی ادامه‌ی اعتصاب برای عقب راندن سرمایه‌دار و پیروزی اعتصاب، چیز دیگر! این جاست که ملزومات اعتصاب و ادامه اعتصاب و فراهم ساختن آن چنان امکاناتی که پیروزی اعتصاب را تضمین کند، باید ذهن هر کارگر آگاه و فعال کارگری و ذهن هر نیروی چپ و کمونیستی را که از منافع طبقه کارگر دفاع می‌کند، به خود مشغول سازد و برای آن چاره‌ای بیاندیشد. اگر اعتصاب‌ها بخواهند موفقیت‌آمیز باشند، باید یک منبع مالی قوی مورد اعتماد کارگران، یک صندوق اعتصاب وجود داشته باشد که نیازهای مالی کارگران در طول اعتصاب را تأمین کند.

کارگران و جنبش کارگری ایران از یک منبع مالی قوی مورد اعتماد خویش محروم‌اند و همین محرومیت و کمبود اساسی نیز تاکنون لطامات جبران‌ناپذیری بر مبارزات کارگری وارد ساخته و یکی از موانع عمده پیشرفت جنبش کارگری بوده است. تأمین منابع مالی اعتصاب و ایجاد صندوق‌های کمک و همیاری و صندوق اعتصاب، از نیازهای مبرم جنبش کارگری است که شرایط کنونی جامعه و چشم‌انداز تحولات آتی آن، این نیاز و مبرمیت را صد چندان کرده است. در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری که طبقه کارگر در طی مبارزات طولانی خویش، حداقل‌هایی را در زمینه‌ی آزادی‌های سیاسی از قبیل حق اعتصاب و ایجاد تشکل به کف آورده و اتحادیه‌های کارگری و سندیکاها و فعالیت آن‌ها، به رسمیت شناخته شده است، ایجاد صندوق‌های مالی و صندوق اعتصاب، امر دشواری نیست و

سندوق اعتصاب، نیاز حیاتی و مبرم جنبش کارگری

مشکلات و محدودیت‌های کارگران این کشورها در این زمینه به هیچوجه با کارگران ایران و کشورهای سرمایه‌داری استبدادزده مشابه آن، قابل مقایسه نیست. در این کشورها، اتحادیه‌های کارگری، از محل پرداخت حق عضویت اعضای خود، دست به ایجاد صندوق اعتصاب زده‌اند و مبالغ قابل توجهی نیز در این صندوق‌ها اندوخته‌اند و هر زمانی که اتحادیه اعتصابی را فراخوان می‌دهد، دستمزد کارگران در روزهای اعتصاب نیز از همین صندوق پرداخت می‌شود. البته در مواردی که اعتصاب کارگران مورد تأیید و توافق اتحادیه نباشد، اگر چه دستمزد کارگران در زمان اعتصاب قطع می‌شود، اما دولت موظف است به خانواده‌های کارگران اعتصابی مبلغی در حد حقوق بیکاری پرداخت نماید. حتا در مواردی حادث که مسئله به اخراج و بیکاری کارگر بیانجامد، باز کارگر از حق بیمه بیکاری برخوردار است و در نهایت و در بدترین حالت، دولت موظف است هزینه‌ی زندگی این کارگر و اعضای خانواده‌اش را در حداقل آن که همان حقوق بیکاری باشد، تأمین کند.

هرچند در این کشورها نیز سرمایه‌داران می‌توانند در هنگام بحران و یا در شرایط خاص دیگری که تعطیلی کارخانه را به سود خود تشخیص دهند، عامدانه ایجاد اعتصاب کنند و از این طریق وجوه جمع‌آوری شده در صندوق ذخیره مالی یا صندوق اعتصاب کارگران را کاهش دهند و یا به صفر برسانند،- موضوعی که نشان می‌دهد کارگران تحت هیچ شرایطی نمی‌توانند و نباید مبارزه‌ی خود را به اعتصاب و اجتماعات اعتصابی محدود سازند بلکه این مبارزه را باید تا به زیر کشیدن دولت و تمام نظم سرمایه‌داری تعمیم دهند- با این وجود، در اینگونه کشورها، کارگران اولاً از حق اعتصاب و تشکل و امثال آن برخوردارند و ثانیاً با ایجاد صندوق‌های ذخیره مالی و صندوق اعتصاب، برای تأمین نیازهای حیاتی خود و خانواده‌هایشان در روزهای اعتصاب چاره‌جویی کرده‌اند.

در جمهوری اسلامی اما مسئله به کلی متفاوت است و همانطور که پیش از این نیز به آن اشاره شد، کارگران نه فقط از حق اعتصاب و تشکل و ابتدائی‌ترین حقوق دمکراتیک خود محروم‌اند، بلکه هر اقدام کارگر و هر ابتکار کارگری در این زمینه، به شدت مورد سرکوب قرار می‌گیرد. کارگران ایران، در زمان اعتصاب نیز از هر گونه پشتوانه مالی محروم‌اند و قادر به تأمین نیازهای حیاتی خود و اعضای خانواده خود نیستند. هیچ کس و هیچ نهادی نیز در برابر کارگر اخراجی، کارگر زندانی و خانواده وی پاسخگو نیست. دولت جمهوری اسلامی، در این گونه موارد نیز نه فقط هزینه زندگی خانواده کارگر زندانی را تأمین نمی‌کند، بلکه در برابر تلاش و ابتکار عمل کارگران بدین منظور، مانع‌تراشی نیز می‌کند و به تهدید و ارباب و زندان علیه کارگران نیز متوسل می‌شود. در یک کلام، اعتصاب و کارگر اعتصابی هیچ تکیه‌گاهی برای ایستادن درازمدت در برابر

کارفرما ندارد. این است آن شرایط واقعی که کارگران ایران در آن قرار گرفته‌اند و ابتکار عمل فعالان سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت‌تپه، و به ویژه علی نجاتی، کارگر آگاه و شجاع و رئیس هیئت مدیره این سندیکا برای جمع‌آوری کمک مالی از کارگران، برخاسته از شرایط واقعی مبارزه کارگران و مبتنی بر نیازهای واقعی جنبش کارگری‌ست.

این ابتکار عمل کارگری باید مورد حمایت و توجه عموم کارگران و فعالان کارگری و نیز نیروهای مدافع منافع طبقه کارگر قرار بگیرد. بر زمینه یک نیاز مبرم و واقعی است که فراخوان رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران هفت‌تپه، خطاب به کارگران به منظور جمع‌آوری کمک مالی برای خانواده‌های کارگران زندانی هفت‌تپه، و اعلام یک شماره حساب بانکی بدین منظور، بلافاصله از سوی فعالان کارگری و جمع‌هایی از کارگران مورد استقبال قرار می‌گیرد. همبستگی طبقاتی در میان کارگران تقویت می‌شود. گروه‌هایی از کارگران، به حمایت از کارگران هفت‌تپه برمی‌خیزند و ماهانه مبالغی را برای کمک به خانواده کارگران زندانی اختصاص می‌دهند. خود کارگران هفت‌تپه نیز آستین‌ها را بالا می‌زنند و فعالانه‌تر از گذشته، دست به کار جمع‌آوری کمک مالی می‌شوند. این روند حمایت از کارگران زندانی و تقویت همبستگی کارگری، در رغم تمام فشارها، محدودیت‌ها و موانعی که رژیم بر سر راه کارگران قرار داده است، همچنان ادامه دارد.

برای جنبش کارگری، این مسئله حائز اهمیت بسیار زیادی‌ست که خود کارگران در واحدها و بخش‌های مختلف کارگری، ابتکار عمل را به دست گیرند، حمایت مالی کارگران و دیگر اقشار مردم زحمتکش را جلب کنند و بسته به شرایط، راه‌های عملی برای جمع‌آوری کمک مالی و ایجاد صندوق‌های تعاونی و همیاری و صندوق اعتصاب را پیدا کنند. صندوق‌های تعاونی و همیاری و صندوق اعتصاب را در هر بخش صنعتی و یا در هر کارخانه می‌توان ایجاد کرد. بدیهی‌ست که در هر گام این فعالیت‌ها، باید شرایط مشخص را در نظر گرفت و تلاش‌های خرابکارانه رژیم و امکان دست‌اندازی آن بر ماحصل این تلاش‌ها را خنثا ساخت. صندوق اعتصاب و جمع‌آوری کمک مالی و باز کردن شماره حساب بدین منظور، اگر چه از لحاظ "قانونی" ممنوع نیست، اما جمهوری اسلامی بنا به ماهیت ضد کارگری و ارتجاعی‌اش، همان‌گونه که تشکل‌های کارگری و سندیکا را برنمی‌تابد، قطعاً بر سر راه اینگونه تلاش‌ها نیز اخلال ایجاد می‌کند. دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی رژیم، به بهانه‌های واهی می‌توانند حساب صندوق و حساب سندیکار را مسدود و آن را بلوکه کنند و آن‌قدر وقیح و پررو هستند که پول کارگران را نیز ضبط و کارگرانی را که در ایجاد صندوق نقش داشته‌اند، بازداشت و زندانی کنند. سرمایه‌داران و دولت حامی آن‌ها که از اعتصاب کارگران می‌ترسند، ایجاد یک پشتوانه مالی و صندوق مالی کارگری را مطلقاً به زیان خویش می‌بینند. برای مقابله با ابتکار کارگران به هر عمل مذبحانه‌ای دست می‌زنند. اخلال و خرابکاری بر سر راه واریز کردن کمک مالی به شماره حساب بانکی اعلام شده از سوی رئیس

هیئت مدیره سندیکای کارگران هفت‌تپه، و فشارهای متعددی که در همین رابطه بر کارگران و اعضای خانواده آن‌ها، اعمال شده است، شاهد همین مدعاست.

بدیهی‌ست که در ایجاد این گونه صندوق‌ها و جمع‌آوری کمک مالی نیز، کارگران با دست‌زدن به ابتکارات جدید، و با توجه به شرایط مشخص، قادرند تلاش‌های مذبحانه رژیم را خنثا سازند، این‌گونه فعالیت‌ها را، تا حد امکان از چشم پلیس سیاسی رژیم مخفی سازند و راه‌هایی پیدا کنند که رژیم نتواند مانع فعالیت کارگران برای تأمین نیازهای مالی اعتصاب‌گردد و یا بر موجودی صندوق‌های مالی دست‌اندازی کند. تا هم اکنون نیز کارگران چه در دوران رژیم سلطنتی و چه در دوره جمهوری اسلامی، در این زمینه فعالیت‌های مفیدی داشته و تجارب ارزنده‌ای را نیز اندوخته‌اند. تلاش و ابتکار عمل کارگران برای ایجاد صندوق‌های مالی و صندوق اعتصاب، حائز اهمیت جدی است. نه فقط از این جهت که با این تلاش‌ها گام مؤثری در راستای تأمین نیازهای مالی کارگران و خانواده‌های آن‌ها در زمان اعتصاب برداشته می‌شود، بلکه همچنین از این جنبه که فعالیت و تلاش کارگران در این زمینه، تأثیرات ملموس و بلا انکاری بر تقویت اتحاد و همبستگی کارگران بر جای می‌گذارد، بسیار مهم است. ابتکار عمل سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت‌تپه و فراخوان مسئول این سندیکا، بازتاب یک نیاز حیاتی جنبش کارگری است که باید مورد توجه کارگران سایر

کارخانه‌ها و بخش‌های کارگری قرار بگیرد. در اهمیت تلاش کارگران به منظور تأمین کمک مالی و ایجاد صندوق‌های تعاونی و صندوق اعتصاب، چه به لحاظ تأمین نیازهای مالی اعتصاب و چه از لحاظ تأثیرات آن بر تقویت روحیه همبستگی و اتحاد در میان کارگران، کم‌ترین تردیدی وجود ندارد. به رغم تأکید چند باره بر این موضوع، اما نباید این نکته را از نظر دور داشت که در تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی مادام که توازن قوا به طور قطعی به سود طبقه کارگر به هم نخورده است، تشکیل چنین صندوق‌هایی که هم بتواند کمک‌های مالی قابل توجهی جمع‌آوری کند و هم آن را از معرض دست‌اندازی پلیس سیاسی و دولت ضد کارگری دور نگاه دارد، کار چندان ساده‌ای نیست. مادام که چنین صندوق‌هایی اعضای قابل توجهی نداشته باشند و در مقیاس وسیع و علنی به جمع‌آوری کمک‌های مالی نپردازند، اندوخته آن‌ها نیز از حد معینی فراتر نخواهد رفت که برای تأمین نیازهای کارگران و خانواده‌های آن‌ها در اعتصابات دراز مدت و به ویژه در شرایط اعتلای بیش‌تر جنبش و چشم‌انداز گسترش اعتصابات کارگری، کافی نخواهد بود.

اگر قرار باشد کارگران ایران در ابعاد وسیع و گسترده به اعتصاب و اعتصابات دراز مدت روی آورند، و اگر قرار باشد کارگران در ابعاد سراسری دست به اعتصاب بزنند، آنان قطعاً باید از یک پشتوانه‌ی قوی مالی مورد اعتماد خود نیز برخوردار باشند. بسیار شنیده و گفته می‌شود که سرنوشت جنبش انقلابی کنونی و پیروزی آن، در گرو ورود کارگران به صحنه است. بسیار شنیده و گفته می‌شود که با اعتصابات کارگری و

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

"زنده باد قیام شجاعانه مردم سیرجان" عنوان اطلاعیه ایست که سازمان در تاریخ دوم دی ماه ۸۸ انتشار داد. در این اطلاعیه پس از اشاره به صدور حکم اعدام دوتن از اهالی سیرجان توسط دادگستری این شهرستان و اعلام اجرای این حکم در ملاء عام، گفته می شود:

"مردم ناراضی و به خشم آمده این شهرستان، ضمن اعتراض شدید نسبت به اقدامات سرکوبگرانه و ضد انسانی رژیم، در یک اقدام شجاعانه، به محل اجرای حکم اعدام و استقرار نیروهای انتظامی یورش بردند و در طی یک درگیری و زد و خورد با این نیروها، به رغم تیراندازی و وحشیگری نیروهای سرکوب، دو اعدای را از طناب.. پایین کشیدند و آنها را نجات دادند.

رژیم و مزدوران آن در منطقه که از این اقدام شجاعانه مردم سیرجان به وحشت افتاده بودند، تمام نیروهای خود را برای مقابله با مردم بسیج نمودند. دستگیری های وسیعی در سطح شهر آغاز گردید، کنترل شدیدی در ورودی های شهر برقرار شد و هلی کوپترهای نظامی نیز، گشت زنی بر روی شهر و جاده های اصلی را آغاز کردند.

در حالی که شهر سیرجان همچنان در حالت التهاب بود، مقامات پلیسی و امنیتی شهر اعلام کردند که، دو اعدای همراه با چند تن دیگر از مردمی که این دو را نجات داده بودند، در روستای اکبرآباد سیرجان دستگیر شده اند و مجدداً به دار کشیده می شوند. اما این بار نیز مردم شجاع و ناراضی سیرجان به حکومت گران مهلت ندادند و پیش از آن که افراد اعدای به محل اجرای حکم برسند، به محل تجمع و استقرار نیروهای سرکوب رژیم حمله کردند که نیروهای سرکوب در کمال بیرحمی، مردم به جان آمده را به رگبار گلوله بستند. در اثر این اقدام وحشیانه و جنایتکارانه، تعدادی از مردم به قتل رسیدند.

اطلاعیه در ادامه می نویسد: "پس از این کشتار و دستگیری ها و بگیر و ببندهای وسیع و تشدید جو خفقان در شهر، اگرچه عوامل رژیم ادعا نموده اند اوضاع شهر به حالت عادی بازگشته است، اما وضعیت شهرستان سیرجان مانند بسیاری از شهرهای دیگر، همچنان ناآرام، متلاطم و به گونه ایست که در آن از هر جرقه ای می تواند حریق بزرگ برپا شود. قیام شجاعانه مردم سیرجان به عنوان یک نمونه، نشان داد که صبر و تحمل مردم به انتها رسیده است و مردم، دیگر نه فقط نمی خواهند این رژیم ارتجاعی و نهادهای سرکوب آن را تحمل کنند، بلکه برای تغییر وضعیت موجود، عملاً پا به میدان گذاشته اند."

سازمان، در پایان اطلاعیه قتل عام مردم بی دفاع سیرجان را توسط آدمکشان حکومت اسلامی محکوم نموده و توده های مردم زحمتکش مردم ایران را به تشدید مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی فرا خوانده است.

"شورش جوانان و مردم دلیر تهران علیه رژیم" عنوان اطلاعیه دیگری ست که در روز یکشنبه ششم دی ماه انتشار یافت. در این اطلاعیه در ابتدا به تلاش های رژیم برای جلوگیری از اعتراضات مردم و برای مقابله و سرکوب مبارزات آن ها در روز "عاشورا" اشاره شده و سپس گفته می شود:

"مردم مبارز تهران از همان ساعات اولیه، تمام این تلاش ها را خنثی ساخته و خروشان و موج وار، به خیابان ها ریختند. حملات وحشیانه نیروهای سرکوب، پرتاب گاز اشک آور و گاز فلفل و حثایت اندازی و کشتار مردم نیز نتوانست در برابر سیل خروشان و توفنده جمعیت اعتراض کننده سدی ایجاد کند. جوانان و مردم شجاع تهران در برابر اقدامات سرکوب گرانه مزدوران رژیم، شجاعانه دست به مقاومت زدند. مردم با آتش زدن سطل های زباله، لاستیک و استفاده از هوسپله ای که در دسترس بود، راه را بر وسایل نقلیه نیروهای سرکوب مسدود نمودند و در یک چشم به هم زدن، چندین سنگر خیابانی، در خیابان آزادی، انقلاب و دیگر خیابانها و میادین و چهارراه های مهم منطقه مرکزی تهران برپا ساختند. درگیری، زد و خورد و جنگ و گریز، بین مردمی که در ابعاد صد هزار نفره به خیابان ها آمده بودند، بانبروهای سرکوب رژیم در خیابانها و نقاط مختلف تهران ساعت ها ادامه داشت. در جریان این درگیری ها، جوانان و مردم شجاع تهران، قهرمانانه با مزدوران مسلح رژیم جنگیدند، و مسائل نقلیه متعلق به نیروهای ضدشورش را به آتش کشیدند و برخی از مزدوران و نیروهای سرکوب رژیم را خلع سلاح نموده و بسیاری از آنها را نیز وادار به فرار ساختند."

اطلاعیه سپس به کشتار و وحشیانه مردم توسط مزدوران رژیم اشاره کرده و چنین ادامه می دهد: "اعتراضات گسترده توده های مردم تهران و ورود رونی آنان بانبروهای سرکوب و تابه دندان مسلح رژیم، یکبار دیگر نشان داد که صبر و تحمل مردم ستم کشیده ایران به پایان رسیده است و نه فقط حاضر نیستند این رژیم ارتجاعی را تحمل کنند، بلکه برای تعیین تکلیف نهانی با آن، به خیابان می ریزند و برای مقابله با رژیم، خیابان ها را نیز سنگربندی می کنند و به نبرد قهرمانانه با آن برمی خیزند. شورش وسیع مردم و جوانان مبارز تهران، یکبار دیگر نشان داد که، تاسرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، راه درازی نمانده است، این رژیم رفتنی ست و مردمی که به خیابان آمده اند، تاسرنگونی آن از پای نخواهند نشست."

اطلاعیه در پایان از مبارزات مردم تهران حمایت نموده و مردم سراسر ایران را به تشدید مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی فرا خوانده است.

کمیته خارج کشور سازمان در تاریخ 15 دی ماه اطلاعیه ای انتشار داد با عنوان **"اعتراض به دستگیری و کشتار مردم ایران را تشدید کنیم"** در این اطلاعیه آمده است:

به دنبال اعتراضات شجاعانه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی در هفته گذشته، موج سرکوب و بازداشت در ایران، شتاب بیشتری گرفته است. بازداشت فعالین حوزه های زنان و کارگری، دانشجویی و روزنامه نگاران در ایران تشدید شده است. تاکنون اسامی ده ها تن از فعالین بازداشت شده انتشار یافته است. شماری از دستگیر شدگان در جریان اعتراضات پیشین نیز مجدداً، بازداشت و زندانی شده اند. گروهی از بازداشت شدگان در جریان تظاهرات، با خطر اعدام رو به رو هستند.

جمهوری اسلامی که با موج وسیعی از نارضایتی و اعتراض توده ای رو به روست، به سرکوب و کشتار مردم در خیابانها و بازداشت گسترده تظاهر کنندگان بسنده نکرده، بلکه با یورش به تمام فعالین سیاسی و اجتماعی، بازداشت گروه کثیری از آنها، تهدید به اعدام مبارزینی که در تظاهرات دستگیر شده اند، می کوشد این موج مبارزات مردم را مهار کند.

روزنامه نگاران که با رسانه های غیردولتی و ارگان های خبری سازمان های حقوق بشر همکاری و فعالیت می کنند، یکی دیگر از گروه هایی اند که وزارت اطلاعات، نیروهای انتظامی و سپاه آنها را تحت نظر قرار داده اند. شماری از دستگیر شدگان اخیر را جوانانی تشکیل می دهند که با دست رد زدن به رسانه های دولتی، برای اطلاع رسانی با رسانه های غیردولتی و مراکز خبررسانی حقوق بشر همکاری می کنند.

سنگیری و بازداشت فعالین کارگری، یکی دیگر از محورهای سرکوب را تشکیل می دهد. بازداشت رضا رخشان و ۵ تن دیگر از اعضای سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه در همین راستاست.

این اطلاعیه در پایان می گوید:

کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت)، ضمن محکوم نمودن کشتار و سرکوب و دستگیری ها، خواهان آزادی بی قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی است. کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت) از همه فعالین و هواداران سازمان می خواهد که فعالانه برای برپائی آکسیون های حمایت از مبارزات توده های مردم ایران تلاش کنند.

کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت) از مردم مبارز ایران در خارج از کشور دعوت می کند که با هر وسیله ممکن، از مبارزات مردم ایران در داخل حمایت و پشتیبانی کنند. خواهان آزادی تمام بازداشت شدگان گردند و با سازماندهی اعتراضات مانع از آن شوند که رژیم مرتجع و جنایتکار جمهوری اسلامی، گروه دیگری از زندانیان را به جوخه اعدام بسپارد.

انقلاب اجتماعی و حزب انقلاب اجتماعی

جدایی دین از دولت، جملگی مطالباتی ضد سرمایه داری اند و جنبش‌های عمومی آزادی‌خواهی، جنبش زنان برای برابری حقوق، جنبش دانشجویی و غیره، جملگی اجزای جنبش ضد سرمایه‌داری یا صریح‌تر جنبش‌های سوسیالیستی‌اند؟ ده‌ها سؤال دیگر نیز می‌توان به این لیست افزود.

هدف این نوشته، پرداختن به مسئله انقلاب اجتماعی و حزب انقلاب اجتماعی در ایران است. بررسی جوانب مختلف این مسئله ایجاب می‌کند که به مهم‌ترین این سؤالات، از موضع سازمان فدائیان (اقلیت) به عنوان یک سازمان کمونیست پاسخ داده شود. در عین حال گاه به نگرش‌های دیگری به مسئله که در جنبش کمونیستی و کارگری وجود دارد، برخورد شود.

یکی از خدمات برجسته مارکس به بشریت در این است که برای نخستین بار معمایی که ذهن تمام بزرگ‌ترین متفکرین را قرن‌ها به خود مشغول کرده بود و نمی‌توانستند به علت تحولات اجتماعی بشریت و نیروی محرکه رویدادهای مهم تاریخی پی ببرند، گشود. او با درک و برداشت ماتریالیستی و دیالکتیکی از تاریخ، به تمام سردرگمی‌ها و پنداربافی‌های برخاسته از درک ایده‌آلیستی، پیرامون این مسئله پایان داد و اثبات کرد که "علت نهایی و نیروی محرکه عظیم تمام رویدادهای مهم تاریخی را باید در تکامل اقتصادی جامعه، در تغییرات شیوه‌های تولید و مبادله، در تقسیم‌بندی متوالی جامعه به طبقات متمایز و در مبارزه این طبقات" جستجو کرد. مارکس نشان داد، تحولات اجتماعی از علی‌مادی منشأ می‌گیرند و زندگی اجتماعی و تاریخی بشریت روندی ست قانونمند. شیوه‌های تولید و شکل‌بندی‌های اقتصادی - اجتماعی به حسب یک ضرورت پدید آمده و زوال یافته‌اند.

وی گفت: "پیش شرط تمام تاریخ بشریت، وجود افراد انسانی است." انسان‌ها برای این که بتوانند به عنوان انسان به قلمرو تاریخ گام نهند و تاریخ را بسازند، مقدماً می‌بایستی زنده بمانند، زندگی کنند و به تجدید تولید وجود انسانی خود پردازند... در یک کلام وسایل معیشت‌شان را تولید کنند." اما انسان‌ها برای این که بتوانند از طریق تولید، وسایل معاش خود را فراهم آورند، ناگزیر "به همکاری متقابل به شیوه‌ای معین و تبادل متقابل فعالیت‌های‌شان هستند." ۲ یعنی الزاماً در روند تولید، گام در مناسباتی می‌نهند که مستقل از آگاهی و اراده آن‌هاست. شکل مناسبات را در هر دوران تاریخی، سطح رشد نیروهای تولید تعیین می‌کند. مارکس با نشان دادن رابطه دیالکتیکی نیروهای مولده و مناسبات تولید، هم‌زیستی و ستیز تضاد نیروهای مولده و مناسبات تولید در مراحل مختلف تحولات اجتماعی و تاریخی، نفی مناسبات تولیدی که انطباق و سازگاری خود را با نیروهای مولده بالنده از دست داده‌اند و گذار به شیوه تولیدی نوین، قانون عام حاکم بر تحولات اجتماعی، جایگزینی شیوه‌های تولید به جای یکدیگر و تکامل بالنده تاریخ بشریت را نشان داد. او آشکار ساخت، از هنگامی که طبقات و جامعه طبقاتی در تاریخ بشریت پدیدار گردید، همواره تضاد میان نیروهای مولد و مناسبات تولید، از طریق یک رشته مبارزات طبقاتی و از طریق انقلابات حل شده است. طبقه ارتجاعی پاسدار مناسبات کهنه، در برابر تحولی که نیاز اجتماعی و تحول تاریخی‌ست، می‌ایستد و مقاومت می‌کند تا مانع این تحول گردد. لذا، مبارزه طبقاتی تشدید می‌شود. طبقه جدید که نماینده بالندگی رشد نیروهای مولده و حامل مناسبات نوین است، به نبردی سرنوشت‌ساز برمی‌خیزد. عقاید و نظرات نوین، سازمان‌ها، مؤسسات و نهادهای نوینی می‌آفریند، مبارزه شکلی سیاسی - نظری و آگاهانه به خود می‌گیرد. لحظه طغیان و انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد. طبقه حاکم ارتجاعی از اریکه قدرت به زیر کشیده می‌شود. مناسبات کهنه برچیده می‌شوند، شیوه

"طبقه کارگر در مبارزه خود علیه قدرت جمعی طبقات دارا نمی‌تواند به عنوان یک طبقه عمل کند، مگر آن که خود را در یک حزب سیاسی، جدا و در مخالفت با تمام احزاب کهنه‌ای که طبقات دارا تشکیل داده‌اند، متشکل سازد. این تشکل طبقه کارگر در یک حزب سیاسی، برای تأمین پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهایی آن، الغای طبقات، ضروریست.

اتحاد نیروهای طبقه کارگر که از طریق مبارزه اقتصادی به دست آمده است، باید در عین حال به عنوان اهرمی در خدمت مبارزه این طبقه علیه قدرت سیاسی مالکین و سرمایه‌داران (استثمارگران - متن فرانسه) به کار گرفته شود.

اربابان زمین و سرمایه، همواره از امتیازات سیاسی خود به منظور پاسداری و ابدی ساختن انحصارات اقتصادی خود و برده‌سازی کار بهره می‌گیرند. بنابراین، کسب قدرت سیاسی به وظیفه بزرگ طبقه کارگر تبدیل شده است." ۱

دوران نوینی از بیداری و آگاهی در زندگی سیاسی توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران فرا رسیده است. جامعه ایران با یک بحران سیاسی عمیق روبه‌روست. تمام مبارزات ۶ ماه اخیر، خصلت تعرضی و مضمون انقلابی بحران را آشکارا نشان داده است. لذا این بحران برآمده از این واقعیت است که تضادهای نظم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی موجود به درجه‌ای حاد شده که دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی را به امری تأخیرناپذیر تبدیل کرده است. گرچه با گذشت هر روز بر دامنه و وسعت جنبش سیاسی کنونی افزوده شده است، با این همه، هنوز این جنبش به آن درجه از وسعت و اعتلا دست نیافته که طبقه کارگر به صورت یک طبقه مستقل وارد صحنه شود، اما بی‌تردید، این لحظه فرا خواهد رسید. چرا که یگانه نیرویی که می‌تواند و اساساً رسالت‌اش پاسخ‌گویی به نیازهای تحول اجتماعی و سیاسی مبرم کنونی است، طبقه کارگر می‌باشد و بدون این طبقه هیچ تحول جدی که نیاز انقلاب و دگرگونی نظم موجود است رخ نخواهد داد. اما در این جا سؤالات متعددی پیش می‌آید که باید به آن‌ها پاسخ داده شود. کسی که چشم‌اش را بر واقعیت بسته باشد، انکار نخواهد کرد که سطح تشکل و آگاهی طبقه کارگر نازل است. همین که طبقه کارگر تا این لحظه به عنوان یک طبقه مستقل در جنبش سیاسی کنونی و در پیشاپیش آن حضور نیافته، گواهی بارز است. این که طبقه کارگر تا این لحظه هنوز خود را در یک حزب سیاسی، جدا و بر ضد تمام احزاب سرمایه‌دار و مالک متشکل نساخته، دلیل دیگری ست. (ادعاهای سازمان‌های گیریم مارکسیست، که خود را حزب طبقه کارگر می‌دانند، اما حتا کارگرانی به اندازه انگلستان یک دست به فراخوان‌های آن‌ها پاسخ نمی‌دهند، کنار می‌نهمیم.)

با این همه، چگونه انقلاب اجتماعی ممکن است؟ چگونه می‌تواند پیروز شود؟ معنای حضور مستقل طبقه کارگر در جنبش سیاسی کنونی و انقلاب چیست؟ اصلاً معنای این انقلاب چیست و آن را چگونه می‌فهمیم؟ این انقلاب چه وظایفی را در پیش دارد؟ چه مراحل را از می‌باید از سر می‌گذرانند و چه مسیری در پیش خواهد گرفت؟ حزب طبقاتی کارگران چیست؟ اگر بدون این حزب پیروزی انقلاب اجتماعی ناممکن است، کی و چگونه می‌تواند پدید آید؟ نقش کمونیست‌ها در این میان چیست؟ آیا طبقه کارگر مبارزه خود را تنها در درون یک تشکل پیش می‌برد، یا تشکل‌های متعددی دارد؟ آیا رابطه‌ای میان اشکال مختلف مبارزه طبقاتی کارگران و شکل سازمان‌یابی آن‌ها وجود دارد یا نه؟ آیا طبقه کارگر در جوامعی نظیر ایران علاوه بر مطالبات و مبارزات سوسیالیستی، مطالبات و مبارزات دمکراتیک هم دارد یا آن‌گونه که برخی می‌گویند، اصلاً چیزی به نام مطالبات عمومی دمکراتیک وجود ندارد و حتا مبارزه عمومی مردم مثلاً برای آزادی‌های سیاسی، برابری حقوق زن و مرد،

انقلاب اجتماعی است که هدف آن الغای طبقات می‌باشد.

این انقلاب اجتماعی کارگری همان‌گونه که از نام‌اش برمی‌آید، تنها از طریق دگرگونی تمام مناسبات اجتماعی موجود، در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به هدف خود خواهد رسید. لذا این انقلاب توأمان یک انقلاب سیاسی برای دگرگونی در روابط طبقاتی، انقلاب اقتصادی برای دگرگونی تمام مناسبات تولید و توزیع کنونی و انقلابی فرهنگی برای دگرگونی تمام عرصه‌های آگاهی اجتماعی است. انجام این وظیفه تنها بر عهده یک طبقه، طبقه کارگر است.

طبقه کارگر، حامل انقلابی دگرگونی اجتماعی و تحول تاریخی

اما پیش از این که این دگرگونی را در جزئیات‌اش دنبال کنیم، در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که طبقه کارگر، طبقه‌ای که وظیفه و رسالت‌اش برپایی این انقلاب و به فرجام رساندن آن است کیست؟ ظاهراً سؤال غریبی است. پس از گذشت لاقلاً چند قرن از هنگامی که طبقه کارگر بر پهنه تاریخ ظاهر گردید و سراسر این دوران نیز تاریخ مبارزه طبقاتی پرولتاریاست، چطور ممکن است که معلوم نباشد کارگر کیست و طبقه کارگر متشکل از چه کسانی است؟ اشتباه نشود. جدال ما با طبقه سرمایه‌دار و پادوان این طبقه نیست. بحث ما با کسانی است که خود را مارکسیست می‌دانند. قطعاً کسانی خواهند گفت، مسئله پوشیده‌ای نیست. هر کس، هر چه نداند، مانیفست حزب کمونیست اثر مارکس و انگلس را خوانده و می‌داند که در مانیفست آمده است: "پرولتاریا، طبقه کارگر مدرن، طبقه‌ای از کارگران‌اند" که "تنها زمانی می‌توانند زندگی کنند که کاری به دست آورند و فقط هنگامی می‌توانند کاری به دست آورند که کارشان بر سرمایه بیافزاید." فرمول‌بندی شفاف، دقیق و روشنی است. صحبت از کار برده و دهقان نیست. صحبت از تولیدکنندگان خرد در طول تاریخ نیست. صحبت از گروه اجتماعی روشنفکران، دانشجویان، معلمان، زنان خانه‌دار نیست. صحبت از حقوق‌بگیران نیست. صحبت از جامعه آینده و کار در این جامعه نیست. بحث مارکس بر سر کار و کارگر در جامعه سرمایه‌داری است: کارگر کسی است که سرمایه‌آفرین است، سرمایه را افزایش می‌دهد و استثمار می‌شود. طبقه کارگر هم یک گروه اجتماعی وسیع، متشکل از انسان‌هایی است که نیروی کار خود را می‌فروشند و این نیرو، از آن رو خریدار دارد که سرمایه را افزون می‌سازد. در این لحظه صدایی از میان به اصطلاح مارکسیست‌ها بلند می‌شود و می‌گوید: نه! ما این تعریف مانیفست را قبول نداریم. اما چرا و اشکال آن در کجاست؟ پاسخ می‌شنویم، قدیمی است. به درد حالا نمی‌خورد. پس پرولتاریا بنا به تعریف شما کیست؟ پاسخ می‌دهند که پرولترها طبقه‌ای هستند متشکل از دستمزد و حقوق‌بگیران. چیزی که در این تعریف یافت نمی‌شود، دقیقاً پرولتر است. حقوق‌بگیر، تمام خدمه و کارگزاران دستگاه بوروکراتیک و نظامی ماشین دولتی تا سطح وزرا، وکلا و رؤسای جمهور را هم دربرمی‌گیرد. در این تعریف، هیچ رابطه‌ای میان کارگر و تولید سرمایه‌داری، رابطه سرمایه و کار، وجود ندارد. اصل قضیه در این‌جا محو شده است. کارگر دیگر کسی نیست که نیروی کارش را می‌فروشد و بر سرمایه می‌افزاید. دستمزد و حقوق‌بگیران همه کارگرانند. می‌خواهد استثمار شود یا استثمار کند، سازمانده استعمار و حقوق‌بگیر دستگاه سرکوب و اسارت مادی و معنوی طبقه کارگر باشد، یا کارگران تحت اسارت و استثمار. در این تناقض که گیر می‌افتند، پاسخ‌شان این است که منظور ما همه حقوق‌بگیران نیست. منظور، معلمان، کارمندان دون پایه، پرسنل خدمات بهداشتی و از این نمونه است. تناقض به جای خود باقی است. مشکل حل نشد. تعریف مارکس دقیق و روشن است. استثنا ندارد و گزینشی نیست. گزینش، مشکلی را حل نکرد. ممکن است کسی کار مفید در جامعه انجام دهد، اما کارش مولد، به معنای سرمایه‌داری، به معنای اقتصادی آن نباشد

تولید دگرگون می‌گردد، رونمای سیاسی نوینی برپا می‌شود و در یک کلام، شکل‌بندی اقتصادی - اجتماعی نوینی، جای شکل‌بندی کهنه را می‌گیرد.

مارکس می‌نویسد: "انسان‌های طی تولید اجتماعی وجود خود، پای در مناسبات معینی می‌گذارند که ناگزیر و مستقل از اراده آن‌هاست. مناسبات تولیدی که متناسب با مرحله معینی از تکامل نیروهای مولده آن‌ها است. کلیت این مناسبات تولیدی، ساخت اقتصادی جامعه، شالوده‌ای واقعی را تشکیل می‌دهند که بر مبنای آن رونمای حقوقی و سیاسی و اشکال معین آگاهی اجتماعی متناسب با آن پدید می‌آید. شیوه تولید زندگی مادی، تعیین‌کننده روند عام زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری است. این آگاهی انسان‌ها نیست که هستی آن‌ها را تعیین می‌کند، بلکه بالعکس، هستی اجتماعی آن‌هاست که تعیین‌کننده آگاهی اجتماعی آن‌ها می‌باشد. نیروهای مولده مادی جامعه در مرحله معینی از تکامل خود، با مناسبات تولیدی موجود یا مناسبات مالکیتی که تاکنون در چارچوب آن عمل نموده‌اند - آن چه که تنها بیان حقوقی همان چیز است - در ستیز قرار می‌گیرند. این مناسبات از اشکال تکامل نیروهای مولده به قید و بند آن تبدیل می‌گردند. سپس عصر انقلابات اجتماعی آغاز می‌گردد. با تغییر شالوده اقتصادی، کل روبنا کما بیش به سرعت تغییر می‌کند..."

مناسبات تولید بورژوازی آخرین شکل متضاد روند اجتماعی تولید است. - تضاد نه به معنای تضاد فردی، بلکه تضادی که از شرایط اجتماعی وجود افراد نشأت می‌گیرد. - در عین حال نیروهای مولده‌ای که در درون جامعه بورژوازی تکامل می‌یابند، شرایط مادی حل این تضاد را فراهم می‌آورند. از این‌روست که با این فرم‌اسیون اجتماعی، پیش تاریخ جامعه بشری به فرجام می‌رسد." ۳

مارکس که درک و برداشت ماتریالیستی و دیالکتیکی از تاریخ را در یک فرمول‌بندی جامع ارائه داد، با روش دیالکتیکی خود کل شیوه تولید سرمایه‌داری را نیز مورد تجزیه و تحلیل دقیق و یک کالبدشکافی تام و تمام قرار داد. کلیت تضادها و قوانین حاکم بر تحول این شیوه تولید را با دقت علمی بررسی کرد. نشان داد که چگونه این نظام از طریق همین تضادها، حرکت و قوانین درونی خود، خودش را نفی می‌کند و به حسب یک ضرورت، جای خود را به نظامی عالی‌تر، نظم کمونیستی خواهد سپرد.

مارکس، در آخرین تحقیقات و نوشته‌های اقتصادی خود، روند تحول سرمایه‌داری را تا نقطه نفی خودش دنبال می‌کند و می‌گوید تمرکز وسایل تولید و توزیع در دست تنی چند و سازماندهی خود کار به عنوان کار اجتماعی به نقطه‌ای رسیده است که مالکیت خصوصی و کار خصوصی را در درون خودش نفی و ملغا کرده است، گیریم هنوز به شکلی تعارض‌آمیز. این بدان معناست که تمام پیش شرط‌های عینی ضرور برای نفی قطعی سرمایه‌داری و گذار به جامعه سوسیالیستی فراهم است و راه حل آن را هم خود شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ارائه داده است. این اما آن گونه که سوسیال - رفرمیست‌ها می‌پندارند، بدان معنا نیست که این گذار خود به خود، تدریجی و مسالمت‌آمیز انجام خواهد گرفت. طبقه حاکم سرمایه‌دار همانند تمام طبقات مرتجع تاریخ، با چنگ و دندان از بر جای ماندن مناسبات کهنه موجود که اساس آن بر رابطه کار و سرمایه قرار گرفته است، دفاع می‌کند. در این‌جا نیز همانند هر جامعه طبقاتی، تمام تحول شیوه تولید بر مبنای نزاع و کشمکش دو قطب تضاد انجام گرفته است. رابطه کار و سرمایه و تضاد این دو قطب، رابطه‌ای که در یک سوی آن طبقه کارگر و در سوی دیگر آن بورژوازی قرار گرفته است، سراسر، مبارزه‌ای است برای حفظ و نفی این نظام. مبارزه‌ای که تمام تاریخ موجودیت شیوه تولید سرمایه‌داری را بر پهنه جهانی فرا گرفته است. در این نبرد طبقاتی، حامل انقلابی تحول تاریخی، پرولتاریاست که وظیفه و رسالت‌اش سرنگونی طبقه سرمایه‌دار به عنوان مانع و رادع تاریخی بر سر راه پیشرفت، تحول و تکامل بشریت، دگرگونی تمام مناسبات اجتماعی از طریق یک

وابسته شدند - خصوصاً هنگامی که علوم مثبت (علوم طبیعی) تحت این عنوان که در خدمت تولید مادی اند، تابع آن شدند، مداحان خرده پای اقتصاد سیاسی عزم جزم کردند که هر عرصه فعالیت را با اثبات این ادعا که با تولید ثروت مادی "مرتبط" است و در خدمت آن قرار دارد، تقدیس و توجیه کنند و هر کسی را به معنای "نخستین" یعنی کارگری که در خدمت سرمایه کار می‌کند، به نحوی از انحاء برای عی‌سازی سرمایه مفید است، به کارگر مولد، مفتخر سازند. ۴

این نقد مارکس بر اقتصاددان‌های توجیه‌گر نظم سرمایه‌داری، اکنون وصف‌الحال کسانی‌ست که خود را "مارکسیست" می‌نامند، اما همان وظیفه "مداحان خرده پای اقتصاد سیاسی" را بر عهده گرفته‌اند. مارکس، از بیخ و بن این ادعاها را رد می‌کند و در این آخرین دست نوشته‌های اقتصادی خود، آن‌چه را که در نخستین جلد کاپیتال گفته بود، با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار می‌دهد. کارگر مزدبگیر، کارگر مولد است. کارگر مولد، کسی‌ست که سرمایه افرین باشد، مستقیماً بر سرمایه بیافزاید. به جز این، نه کار از زاویه سرمایه مولد است و نه انجام‌دهنده آن کارگر.

سرمایه، زمانی سرمایه است که ارزشی خودافزا باشد و هنگامی این خصوصیت را کسب می‌کند که با کالایی مبادله شود که ارزش مصرف آن، ارزش مبادله را افزایش دهد. این کالا، نیروی کار است. اگر سرمایه‌دار ارزشی مازاد بر ارزش پیش‌ریز شده به دست می‌آورد و به عنوان سود نصیب خود می‌سازد، تنها بدین طریق است که کارگر را وامی‌دارد، بیش از ساعات کاری که جبران‌کننده وسایل معاش، ارزش نیروی کار یا به بیان سطحی‌تر، دستمزد اوست، کار کند. چرا که "روند ارزش‌افزایی به غیر از این نیست که روند ارزش‌آفرینی در ورای نقطه‌ای معین امتداد یافته است." از طریق همین تفاوت زمانی بین زمان کاری که جبران‌کننده ارزش نیروی کار کارگر است و زمان کاری که در جریان آن به عنوان ارزش مصرف، مورد استفاده قرار می‌گیرد، کار اضافی، ارزش اضافی، حاصل می‌شود، سرمایه، ارزشی خودافزا می‌گردد. کارگر مزدبگیر بودن، استثمار کار مزدی، فقط در چنین رابطه‌ای‌ست و نه چیزی غیر از آن.

مارکس در تئوری‌های ارزش اضافی، مکرر بر این نکته تأکید می‌ورزد که: "کار مولد فقط آن کاری‌ست که مستقیماً بر سرمایه می‌افزاید. کار مولد - در سیستم تولید سرمایه‌داری - کاری‌ست که برای به کارگیرنده آن ارزش اضافی تولید می‌کند یا کاری‌ست که شرایط عینی کار را به سرمایه و مالک آن را به سرمایه‌دار تبدیل می‌نماید. یعنی کاری که محصول خود را به عنوان سرمایه تولید می‌کند." ۵ اما تمام کسانی که خارج از چنین رابطه‌ای حقوق و دستمزد می‌گیرند، یعنی کاری که با سرمایه مبادله نمی‌شود، حقوق و دستمزدش از بخش متغیر سرمایه پرداخت نمی‌گردد، اضافه ارزش تولید نمی‌کند، نامولد است. به معنای علمی کلمه، کارگر مزدبگیر نیست. پرولتر نیست. به قول مارکس "نه کارگر" "غیر کارگر" است. لذا اینان، خدمتی را انجام می‌دهند و در ازای آن حقوق می‌گیرند.

"در جامعه بورژوازی همه مبادلات شخصی با درآمد - از کاری که به مصرف شخصی می‌رسد، مانند آشپزی، دوزندگی، باغبانی - گرفته تا مخرج همه طبقات نامولد - کارمندان، پزشکان، حقوق‌دانان، مدرسان و غیره تحت عنوان همین خدمات می‌آید." تمام این "جمعیت حقوق‌بگیر" "این طبقه‌ی خدمتگزاران، با طبقه کارگر، تفاوت اساسی دارد." ۶

"مارکسیست"‌های ما، چنان پرت و پلا می‌گویند که باید اذعان کرد، حتا اقتصاددان‌های کلاسیک، این نمایندگان دوران بالندگی بورژوازی، از نمونه آدم اسمیت، فهمیده‌تر از اینان بوده‌اند.

مارکس، هنگامی که نظرات آدم اسمیت را پیرامون کار مولد و غیر مولد مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد، از دو تعریفی که وی در مورد این مقوله ارائه می‌دهد، تعریف صحیح او را مورد تحسین قرار

و در این جا صحبت از جامعه سرمایه‌داری و کار مولد است و نه سودمند. گزین کردن، اقدامی دلخواهی‌ست و هر کس می‌تواند به میل خود گزین کند و این هیچ ارتباطی با این که کارگر کیست و طبقه کارگر متشکل از چه کسانی‌ست ندارد. برای گریز از تناقض، برخی پاسخ می‌دهند، آن گروه اجتماعی نظیر معلمان، پرستاران و غیره که حقوق‌بگیر دولت‌اند، آن‌ها هم استثمار می‌شوند، ارزش اضافی تولید می‌کنند و بر سرمایه می‌افزایند. اما تاکنون کسی جسارت آن را نداشته که اثبات کند، مثلاً معلمان ایران که گویا حالا تبدیل به پرولتر شده‌اند و حقوق‌بگیر دولت‌اند، چگونه نیروی کارشان را با سرمایه مبادله کرده و ارزش اضافی تحویل داده‌اند.

اکنون دیگر گرایشی هم پیدا شده به نام "الغای کارمزدی" که هذیان‌گویی را به کمال رسانده، علاوه بر همه این‌ها، زنان خانه‌دار را هم به لیست پرولترها افزوده است. "معلم و پرستار، زنان خانه‌دار، این‌ها همه فروشندگان نیروی کاراند." رفرمیسم سوسیال دمکراسی با رفرمیسم خرده بورژوازی سوسیال - فمی‌نیسم در یکدیگر ادغام و تکمیل شد. "زنان خانه‌دار فروشندگان نیروی کاراند" این هم افزوده‌ای بر مارکس و تعریف او از پرولتر. واقعاً کسی که بخواهد بیش از آن چیزی که عقل‌اش می‌رسد، حرف بزند، کارش به هذیان‌گویی خواهد کشید. زن خانه‌دار می‌تواند یک زن بورژوا باشد. در ایران هم از این نمونه کم نیست. زن خانه‌دار می‌تواند یک زن خرده بورژوازی سنتی و یا مدرن باشد. زن خانه‌داری‌تواند زن کارگر باشد. می‌تواند زن یک دهقان باشد. اما آیا این‌ها کارگر مزدبگیرند؟ می‌گویند بله! نتیجه منطقی این است که زنان خانه‌دار تمام طبقات، پرولترند. ضروری نیست که آن‌ها دارا باشند یا ندار. نیروی کارشان را با سرمایه مبادله بکنند یا نه. ارزش اضافی تولید بکنند یا نه. بر سرمایه بیفزایند یا نه. همین که خانه‌داری می‌کنند، بهترین دلیل بر این است که پرولترند و علیه سرمایه مبارزه می‌کنند. لذا تعجب آور نیست که این گرایش معلمان را هم "گردان پیش‌تاز پرولتاریای ایران" بنامند و باز هم تعجب آور نخواهد بود، اگر شنیدید "جنبش دانشجویی، حلقه‌ای از جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر" است. از این پس، شک و شبهه‌ای بر کسی نباید باقی مانده باشد که این جنبش دانشجویی که ما هم اکنون در ایران با آن روبرو هستیم و دانشجویان مارکسیست یک فراکسیون بسیار کوچک را در درون آن تشکیل می‌دهند، حلقه‌ای از جنبش ضد سرمایه‌داری، برای الغای کارمزدی و استقرار جامعه کمونیستی در ایران است.

واقعاً اگر مارکس زنده بود و این ادعاها را به نام مارکسیسم و الغای کار مزدی می‌شنید، فریاد می‌زد که اگر مارکسیسم این است، من از بیخ و بن مارکسیست نیستم.

حالا ممکن است، برخی پیدا شوند و بگویند، بر سر این مسایل نباید این همه پافشاری کرد، چه اشکالی دارد که معلمان، پرستاران، زنان خانه‌دار و غیره هم کارگر باشند. پاسخ این است که البته ما نیز برخی از این گروه‌های اجتماعی را متحد طبقه کارگر می‌دانیم، اما نه کارگر. چرا که در آن صورت نه فقط عواقب سیاسی برای طبقه کارگر خواهد داشت و تخم بی ثباتی، اپورتونیسم و اغتشاش را در صفوف کارگران خواهد کاشت، بلکه این نظرات مستقیم و غیر مستقیم نفی شکل استثمار سرمایه‌داری و مردود اعلام کردن تئوری‌های ارزش اضافی مارکس است.

بحث بر سر کارگر مزدبگیر را در مانیفست کنار بگذاریم و نظری به آخرین آثار اقتصادی مارکس ببینیم و ببینیم که چیزی مبنی بر تغییر نظر مارکس به نفع این دیدگاه که هر زن خانه‌دار، معلم، دانشجو، روشنفکر، پزشک، حقوق‌بگیر دولت، استاد دانشگاه، دانشمندان و غیره را می‌توان کارگر مزدبگیر نامید، وجود دارد یا نه؟ مارکس در نخستین بخش تئوری‌های ارزش اضافی می‌نویسد:

"هنگامی که سلطه سرمایه بسط یافت و در واقع، آن عرصه‌های تولید که مستقیماً با تولید ثروت مادی مرتبط نبودند، بیش از پیش به آن

مزدبگیر و پرولتر نام می‌برند و این‌ها غالباً کسانی هستند که خود را "متخصص" سرمایه‌داری دولتی هم می‌دانند، ادعا کنند که به! معلمان نیروی کارشان را به دولت بورژوازی که نماینده کل طبقه سرمایه‌دار است، می‌فروشند. یعنی نیروی کار خود را با سرمایه مبادله می‌کنند. در آن صورت راه دیگری برای آن‌ها باقی نمی‌ماند، جز این که سرمایه‌ای را که در این جریان پیش‌ریز شده و در جریان این مبادله افزایش یافته است، نشان دهند. این جا دیگر کارشان زار می‌شود. چون با این واقعیت رو به رو می‌گردند که نه تنها میلیاردها تومان که در آغاز سال به عنوان بخش متغیر سرمایه به جریان افتاده، افزوده‌ای به همراه نیاورد، بلکه خود آن هم مصرف شد و از بیخ و بن ناپدید گردید. چاره‌ای برای آن‌ها باقی نمی‌ماند، جز تکرار یاوه سرانی مبنی بر این که چون در نظام سرمایه‌داری، رابطه‌ی کار و سرمایه حاکم است و کار معلمان هم در چارچوب همین نظام انجام می‌گیرد، پس فعالیت آن‌ها نیز به نحوی "با تولید ثروت مادی مرتبط است" از این رو معلمان هم کارگر مزدبگیر و پرولترند. با این استدلال دیگر مسئله خیلی بیخ پیدا می‌کند و به قول مارکس در آن صورت پای خیلی‌ها به وسط کشیده می‌شود، از جمله قاضی و پلیس و غیره که آن‌ها هم برای امنیت سرمایه کاری انجام می‌دهند و به نحوی ارتباط پیدا می‌کنند با "تولید ثروت مادی". بنابراین، این نیز مشکل‌شان را حل نخواهد کرد. "صرف مبادله مستقیم پول با کار، پول را به سرمایه و کار را به کار مولد تبدیل نمی‌کند." در "جایی که مبادله مستقیم پول با کار انجام می‌گیرد، بدون این که این کار سرمایه تولید نماید، لذا در جایی که مولد نیست، به عنوان خدمت خریداری شده است." ۸

معلمان البته کاری انجام می‌دهند، اما کار آن‌ها در معنای سرمایه‌داری مولد نیست. آنها خدمتی را انجام می‌دهند و در ازای آن حقوقی دریافت می‌کنند که بخشی از ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران است. حقوق معلمان را چه کسی می‌پردازد؟ دولت. دولت از کجا این پول را آورده است؟ از ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران نفت، پتروشیمی، ماشین‌سازی و غیره به اضافه مالیات که آن هم در وجه عده بخشی از کار اضافی کارگران، ارزش اضافی است. پس معلمان حقوق‌بگیر دولت نه فقط ارزش اضافی تولید نکرده‌اند، بلکه آن‌چه که به عنوان حقوق دریافت نموده و مصرف کرده‌اند، بخشی از محصول اجتماعی سالانه است.

روشن است در میان کسانی که کارشان غیر مولد است، تفاوتی وجود دارد، میان آن‌هایی که کاری سودمند و مفید انجام می‌دهند، نظیر معلمان، پرستاران، پزشکان، دانشمندان و کسانی که کار غیر مولدشان زیان‌آور است، نظیر پرسنل ارتش و بوروکراسی. کار دسته اول از آن‌رو مفید است که وظیفه‌اش مراقبت بهداشتی و پزشکی از نیروی کار، حفظ سلامتی کارگر، تربیت و تخصص نیروهای کار و کمک به پیشرفت‌های علمی و تکنیکی است. اما این تمایز نیز تغییری در این که چه کسی کارگر مزدبگیر است و چه کسی نیست، چه کاری در معنای سرمایه‌داری مولد است و کدام کار مولد نیست، نمی‌دهد.

مارکس، پاسخ کوبنده‌ای به اقتصاددان‌های توجیه‌گر بورژوازی می‌دهد که از این طریق می‌خواهند مفری برای قالب کردن نظرات غیر علمی و توجیه‌گرانه خود دست و پا کنند. او می‌نویسد: "از زمانی که آدام اسمیت بین کار مولد و نامولد، تمایز قائل شد، دعوا بر سر این که چه چیزی کار مولد است و چه چیزی نیست، ادامه دارد. منشأ این دعوا تحلیل جنبه‌های متفاوت سرمایه است. کار مولد فقط آن کاری است که سرمایه‌آفرین باشد. سنویر می‌گوید: دیوانگی نیست که مثلاً پیانوساز، کارگر مولد باشد و پیانونواز نباشد، گرچه بدیهی است که پیانو بدون نوازنده آن، مضحک و بی‌معناست. دیوانگی باشد یا نباشد، قضیه دقیقاً همین است. پیانوساز، سرمایه را بازآفرینی می‌کند و پیانیست فقط مبادله‌گری است که کارش را فقط با درآمد مبادله می‌کند. اما آیا پیانیست هم موزیک نمی‌سازد؟ و گوش موسیقی‌شناس ما را نمی‌نوازد؟ پس آیا او هم به یک معنا مولد نیست؟ بی‌شک چنین است. نوازنده پیانو چیزی تولید می‌کند، اما این چیز،

می‌دهد و می‌نویسد: "نخست تعریف صحیح او: کار مولد، در معنای تولید سرمایه‌داری، کار مزدبگیری است که در برابر بخش متغیر سرمایه مبادله شده است، (آن بخش از سرمایه که صرف دستمزدها شده است) که نه فقط این جزء (یا ارزش ظرفیت کاری خودش) را بازتولید می‌کند، بلکه علاوه بر این، برای سرمایه دار ارزش اضافی تولید می‌کند. تنها بدین وسیله است که کالا یا پول به سرمایه تبدیل می‌شود و به عنوان سرمایه تولید شده است (... نتیجتاً تنها آن ظرفیت کاری مولد است که ارزشی بزرگ‌تر از خودش تولید می‌کند)... کار مولد در این جا از نقطه نظر تولید سرمایه‌داری تعریف شده است و آدام اسمیت در این جا قلب مسئله را نشانه می‌رود و به هدف می‌زند. این یکی از بزرگ‌ترین شایستگی‌های علمی اوست... که کار مولد را به عنوان کاری تعریف می‌کند که مستقیماً با سرمایه مبادله می‌شود. یعنی او آن را از طریق مبادله‌ای تعریف می‌کند که از طریق آن، شرایط تولید کار و ارزش به طور کلی، خواه پول باشد یا کالا، نخست به سرمایه تبدیل می‌شوند (و کار به کار مزدبگیری به معنای علمی آن) و این نیز به خوبی اثبات می‌کند که کار غیر مولد چیست. کار غیر مولد، کاری است که با سرمایه مبادله نمی‌شود، بلکه مستقیماً با درآمد مبادله می‌شود یعنی با دستمزدها یا سودها (البته شامل مقولات مختلف آن‌هایی نیز می‌شود که به عنوان سهامداران در سود سرمایه‌دار سهیم‌اند، همانند بهره و رانت)... ۷"

اکنون که بحث کار مولد و غیر مولد، پرولتر و غیر پرولتر، کارگر مزدبگیر و خدمت‌گزار حقوق‌بگیر، از دیدگاه مارکس بررسی شد، مشخص‌تر به ادعاهای "مارکسیست"های خودمان بپردازیم. این ادعا را که زنان خانه‌دار، کارگر مزدبگیرند، مولداند و پرولتر، چون بیش از آن پرت و پلاگویی‌ست، باید یک سره کنار نهاد. چون همان‌گونه که پیش از این گفته شد، اولاً - زنان خانه‌دار متعلق به تمام طبقات و اقشار جامعه طبقاتی سرمایه‌داری‌اند. ثانیاً - نه فقط نیروی کارشان را با سرمایه مبادله نمی‌کنند، نه فقط کارگر آماده به کار، موقتاً از کار بیکار شده نیستند، بلکه مطلقاً دستمزد و حقوقی دریافت نمی‌کنند و ثالثاً - آن‌چه که در مورد زنان خانه‌دار کارگر می‌توان گفت، تا جایی که صرفاً خانه‌داری می‌کنند و نه کارگری، آن‌ها انجام‌دهنده خدمتی مفت و مجانی برای سرمایه‌دارند. در این جا سرمایه‌دار بخشی از هزینه بازتولید نیروی کار را که می‌باید جزء هزینه‌های خرید نیروی کار محاسبه شود، بر دوش خود کارگر و خانواده او انداخته و از دستمزد کارگر کم کرده است. لذا به دلایل فوق‌الذکر، حرف به کلی پرتی‌ست که کسی ادعا کند زنان خانه‌دار در ایران یا هر کشور سرمایه‌داری دیگر پرولترند، یعنی کارگر مزدبگیرند، ارزش اضافی تولید می‌کنند و سرمایه را افزون می‌سازند. کسی که خود را مارکسیست می‌داند، به جای ادعای بی‌سر و ته، مبنی بر این که زنان خانه‌دار، پرولتراند و بر این اساس گویا باید برای آن‌ها از بورژوازی طلب دستمزد شود، یعنی مطالبه‌ای موهوم، خیلی ساده، یکی از مطالبات فوری خود را برقراری یک سیستم تأمین اجتماعی کامل، از گهواره تا گور قرار می‌دهد، تا زنان خانه‌دار کارگر و زحمتکش نیز از تأمین اجتماعی برخوردار باشند، لاقلاً در همان حدی که اکنون در برخی کشورهای اروپایی‌ست و بعد هم اعلام می‌کرد که سوسیالیسم است که می‌تواند، زنان را با آوردن به عرصه کار مولد اجتماعی به معنای سوسیالیستی آن، از چار دیواری خانه و خانه‌داری نجات دهد.

از میان دیگر پرولترهای ادعایی بیابیم بر سر مجادله برانگیزترین آن‌ها که نقطه مشترک تمام این گرایش‌هاست، یعنی معلمان، متمرکز شویم. در ایران حدوداً یک میلیون حقوق‌بگیر دستگاه آموزشی وجود دارد که بخش محدودی از آن‌ها کارمندان دفتری هستند و بقیه معلم می‌دانیم که این معلمان حقوق‌بگیر دولت‌اند. آیا آن‌ها نیروی کارشان را با سرمایه مبادله می‌کنند یا به عنوان معلم، به عنوان قشری از گروه اجتماعی روشنفکران، خدمتی را انجام می‌دهند و در ازای آن حقوق می‌گیرند.

ممکن است، کسانی از میان این گرایش که از معلمین به عنوان کارگر

درست مثل کارگران بخش صنعت، نیروی کارش به حسب ارزشش به فروش رفته است، سرمایه‌دار، او را بیش از زمان کاری که جبران‌کننده ارزش نیروی کار اوست به کار واداشته، سرمایه را افزون ساخته، اما ارزش اضافی که به عنوان سود عاید سرمایه‌دار شده است، مستقیماً توسط خود کارگران بخش خدمات تولید نشده است. آن‌ها فقط وسیله این انتقال بوده‌اند. مارکس این مسئله را به تفصیل در مورد بازرگانی و کارگران این رشته مورد بحث قرار داد و نشان داد که چگونه سرمایه بازرگانی که غیر مولد است، سود عاید سرمایه‌دار می‌کند و کارگر بازرگانی، چگونه با کار خود موجبات انتقال سود را از طریق کاهش هزینه‌های سامان‌یابی اضافه ارزش، از سرمایه‌دار صنعتی به بازرگان فراهم می‌آورد. این مسئله فقط مختص رشته بازرگانی نیست، بلکه عرصه وسیعی از بخش خدمات را در بر می‌گیرد که سرمایه‌دار یا مستقیماً در سود سرمایه صنعتی - تولیدی سهیم است، یا غیر مستقیم، این سود سرمایه‌دار بخش خدمات، انتقال بخشی از سود و یا حتا دستمزد است، از طریق استثمار کارگرانی که به کار گرفته است. در واقع کار پرداخت نشده کارگران این مؤسسات سرمایه‌داری خدماتی وسیله تصاحب بخشی از محصول اجتماعی و ارزش اضافی مستقیماً تولید شده در جای دیگر می‌گردد. بنابراین گر چه همواره باید تمایز میان این دو را مد نظر قرار داد، اما تغییری در این تعریف از طبقه کارگر پدید نمی‌آورد که در معنای وسیع کلمه، پروولترها طبقه‌ای از کارگران مزدبگیرند که از داشتن وسایل تولید محروم اند، به ناگزیر، برای امرار معاش، نیروی کار خود را می‌فروشند، ارزش اضافی تولید می‌کنند، استثمار می‌شوند و بر سرمایه می‌افزایند.

بحث حول این مسئله را هم که با کار فکری که مستقیماً در روند تولید مادی مصرف می‌شود، چه برخوردی باید داشت؟ خصلت دوگانه این کار در کجا و از چه روست؟ و مسایل دیگری را که مارکس بر سر این مسئله مهم مطرح کرده است، کنار می‌گذاریم، چون مستقیماً به بحث ما ارتباط پیدا نمی‌کند.

هدف از این بخش مقاله، توضیح این مسئله بود: طبقه کارگر که رسالت‌اش برپایی انقلاب اجتماعی و به فرجام رساندن آن است، از دیدگاه سازمان ما کیست؟ دیدگاه مارکس بر سر این مسئله چیست و تا چه حد ادعاهای آن‌هایی که می‌کوشند هر حقوق‌بگیری را کارگر بنامند و حتا زنان خانه‌دار را هم پروولتر می‌نامند، بی اساس است و ربطی به مارکسیسم و سوسیالیسم علمی کارل مارکس ندارد. البته این را هم بیافزائیم که این نظرات، جدید نیست. این‌ها از ابداعات سوسیال دمکرات‌های رفرمیست است که سال‌ها پیش مطرح شد. در ایران هم امثال حزب توده، راه کارگر و گروه‌های حکمتیست مبلغ آن بوده‌اند. اکنون نیز با به عاریت گرفتن ایده‌های خرده بورژوازی سوسیال - فمی‌نیست‌های اروپایی و مفتخر ساختن زنان خانه‌دار به پروولتر، این سوسیال - رفرمیسم تکمیل شده است.

ادامه دارد

زیرنویس‌ها:

- ۱ - کلیات آثار مارکس - انگلس جلد ۳۲
- ۲ - ایدئولوژی آلمانی؛ مارکس، انگلس
- ۳ - مقدمه افزوده‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی - مارکس
- ۴ - کلیات آثار مارکس - انگلس، جلد ۳۱
- ۵ - تئوری‌های ارزش اضافی؛ مارکس
- ۶ - گروندریسه، مبانی نقد اقتصاد سیاسی؛ مارکس
- ۷ - کلیات مارکس، انگلس جلد ۳۱
- ۸ - تئوری‌های ارزش اضافی، مارکس
- ۹ - مبانی نقد اقتصاد سیاسی، گروندریسه، ترجمه باقر پرهام، احمد تدین
- ۱۰ - کلیات آثار مارکس، انگلس؛ جلد ۳۱

مولد به مفهوم اقتصادی آن نیست. کار او همان قدر مولد است که کار یک مجنون سودایی پندار آفرین. کار تنها با تولید ضد خود مولد می‌شود... تنها کار مولد سرمایه [یعنی همان جدیت بیش‌تر در امر تولید ارزش اقتصادی بیش‌تر] کار تولیدی‌ست و هر گونه کار دیگری اعم از مفید یا زیان‌مند، برای سرمایه‌سازی مفید نیست، یعنی مولد نیست... پس کار مولد آن است که مستقیماً بر سرمایه می‌افزاید.^۹ با این همه، باید گفت که معلمان و نیز پرستاران، گرچه در جامعه سرمایه‌داری از نظر اقتصادی مولد نیستند و کارشان نامولد محسوب می‌گردد، اما در ازای خدمتی که انجام می‌دهند و از آن طریق حقوقی دریافت می‌کنند که بخشی از محصول اجتماعی سالانه جامعه است، کار مفیدشان وارد هزینه‌های نیروی کار می‌شود.

مارکس در بررسی این مسئله می‌نویسد: "روشن است که کار دکنتر و معلم مستقیماً سرمایه‌ای از آن‌چه که به آن‌ها پرداخت شده نمی‌آفرینند. گرچه کار آن‌ها وارد هزینه مایه‌ای می‌شود که به هر حال تمام ارزش‌ها را می‌آفریند یعنی هزینه‌های تولید ظرفیت کاری." یا "در مورد خرید خدماتی از نمونه آن‌هایی که ظرفیت کاری را آموزش می‌دهند، حفظ می‌کنند، یا تغییر می‌دهند و غیره، در یک کلام به آن شکل تخصصی می‌دهند یا حتا فقط آن را حفظ می‌نمایند - از این رو مثلاً خدمات معلم مدرسه، تا جایی که "از نظر صنعتی ضروری" یا مفید است، خدمات دکنترها، تا جایی که سلامتی و از این رو سرچشمه تمام ارزش‌ها، خود ظرفیت کاری و غیره را حفظ می‌کنند - این‌ها خدماتی هستند که در عوض یک کالای قابل فروش و غیره ارائه می‌شوند، یعنی خود ظرفیت کاری، وارد هزینه‌های تولید و بازتولید این خدمات می‌شوند." ۱۰

کلام آخر هم پاسخ به این سوال است که آیا اصولاً معلم می‌تواند کارگر مزدبگیر هم باشد. پاسخ این سوال قطعاً مثبت است. فقط به شرطی که مثل هر کارگر دیگری سرمایه آفرین باشد. بحث‌های مارکس نیز تاکنون جواب این سوال را داده است. ما هم اکنون نیز گروه محدودی معلم در ایران داریم که برای سرمایه‌داری که در عرصه خدمات آموزشی سرمایه‌اش را به جریان انداخته است، کار می‌کنند و بر طبق همان تعریفی که ارائه شد، سود عاید این سرمایه‌داران می‌کنند. منتها اولاً - نمی‌توان به این بهانه، اصل مسئله را کنار نهاد و استثناء را به قاعده تبدیل کرد. ثانیاً - بین کارگران بخش خدمات به ویژه آن‌هایی که عرصه فعالیت‌شان فکری‌ست با کارگران صنعتی و تولیدی باید تفاوتی قائل شد که جای بحث مفصل آن در این نوشته نیست. اما بخش مهمی از نوشته‌های اقتصادی مارکس به آن اختصاص یافته و برای یک حزب سیاسی طبقاتی کارگران نیز از آن جهت مهم است که در مبارزه خود بدانند تکیه اصلی در مبارزه طبقاتی را بر کدام بخش طبقه کارگر قرار دهد. گرچه همه آن‌هایی که در ازای فروش نیروی کارشان دستمزد می‌گیرند و سرمایه را افزون می‌سازند کارگرند و به لحاظ کارگر بودن از زاویه افزون‌سازی سرمایه برای سرمایه‌دار تفاوتی میان آن‌ها نیست.

فقط اشاره کوتاهی به این مسئله نیز ضروری‌ست که وقتی ارزش اضافی را از جنبه مادی قضیه در نظر می‌گیریم یعنی همان کار مولد در معنای محدود آن، کل این ارزش توسط کارگرانی آفریده شده که در روند تولید مادی مشارکت دارند، مستقیماً مولدند و مستقیماً ارزش اضافی تولید می‌کنند، محصول کارشان در یک شیئی مادی، کالا، تبلور پیدا کند، ثروت اجتماعی عمدتاً محصول کار آن‌هاست و تقریباً کل محصول اجتماعی خالص سالانه جامعه نتیجه کار آن‌هاست. اما در آن جایی که دیگر نمی‌توان آن را ادامه روند تولید به حساب آورد، ولو این که کارگران برای سرمایه‌دار ارزش اضافی، سود به بار می‌آورند، این کارگران مستقیماً مولد نیستند، بلکه کار آن‌ها باعث می‌شود که بخشی از ارزش اضافی تولید شده در روند تولید مادی به یک سرمایه‌دار غیر صنعتی، غیر تولیدی، غیر مولد، انتقال داده شود. کارگر، در این جا نیز نیروی کار خود را به سرمایه‌دار فروخته،

قیام مردم سیرجان، روشن ترین پیام مبارزاتی توده ها علیه مجازات اعدام

جمهوری اسلامی، به اقدامات شگرف، قهرمانانه و بعضاً غیرقابل پیش بینی روی آورده اند. از میان مجموعه اعتراضات توده های وسیع مردم ایران در سیر حوالت چند ماه گذشته، بدون شک قیام اعتراضی مردم سیرجان، جهت مقابله با اجرای حکم اعدام دوتن از شهروندان سیرجانی که در ملاء عام به اجرا گذاشته شده بود، بسیار برجسته، تحسین برانگیز و قابل ستایش است.

مردم قهرمان سیرجان، روز سه شنبه اول دیماه ۸۸، در اقدامی شجاعانه حماسه آفرینند. در این روز، هنگامی که حکم اعدام دو تن از شهروندان این شهر به نام های اسماعیل فتحی زاده و محمد اسفندیارپور در ملاء عام به اجرا گذاشته می شد، توده های معترض سیرجان، با یک حرکت اعتراضی همگانی و در خور تحسین، به مقابله با اقدام ضد انسانی اعدام برخاستند. مردم سیرجان، با یورش به محل اجرای حکم اعدام، و درگیر شدن با نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی توانستند این دو شهروند محکوم به اعدام را از مهلکه خارج سازند.

توده های خشمگین، معترض و جان به لب رسیده سیرجان، در این قیام همگانی و قهرمانانه خود، به رغم یورش، وحشیگری و تیراندازی مستقیم نیروهای کشتار و سرکوب رژیم به سوی توده های معترض، به سکوی اعدام حمله کردند و با بریدن طناب اعدام و پایین کشیدن پیکرهای این دو اعدامی از چوبه دار، حماسه ای ماندگار از خود برجای گذاشتند.

اگرچه در این حرکت اعتراضی و شجاعانه مردم سیرجان، بیش از نه نفر کشته و متجاوز از هشتاد تن نیز توسط عوامل سرکوب رژیم زخمی شدند، اگرچه نیروهای نظامی جمهوری اسلامی با بسیج همه امکانات زمینی و هوایی خود پس از چند ساعت، مجدداً اسماعیل فتحی زاده و محمد اسفندیارپور را دستگیر و بی درنگ حکم اعدام آنان را به اجرا گذاشتند، اما قیام مردم سیرجان به عنوان نخستین نماد مبارزاتی علنی توده ها، علیه اجرای حکم اعدام در جامعه نه فقط قهرمانانه، بلکه بسیار ستایش برانگیز و قابل تعمق است. چرا و چگونه؟

جمهوری اسلامی در طول سی سال از حاکمیت ارتجاعی و استبدادی خود، نه تنها با اتکا به اجرای اعدام های گسترده نیروهای کمونیست، مبارزین و مخالفین سیاسی خود در زندان ها، بر این باور بوده تا ارباب و وحشت همیشگی را در میان فعالین جنبش های اجتماعی، سازمان های کمونیست و دیگر نیروهای سیاسی دامن زند، بلکه با اجرای حکم اعدام زندانیانی با جرائم عادی، آنهم در ملاء عام، همواره تلاش کرده تا این ارباب و وحشت را در درون متن جامعه و توده های مردم نیز نهادینه سازد.

اگرچه جمهوری اسلامی با پیشبرد سیاست گسترش اعدام، تا پیش از این نیز هرگز قادر نشده بود سکوت گورستانی خود را در جامعه حاکم کند و توده ها را از مبارزه علیه رژیم باز دارد، اما قیام مردم سیرجان، به عنوان سر فصل نوینی از مبارزات و حرکت های اعتراضی توده های

جان به لب رسیده مردم ایران، آشکارا شکست سیاست گسترش ارباب رژیم از طریق کشتار و به طور اخص اجرای حکم اعدام زندانیان در ملاء عام را به نمایش گذاشت.

جمهوری اسلامی در طول سی سال حیات ننگین خود، از طریق به نمایش گذاشتن اجرای حکم اعدام در ملاء عام، تلاش کرده است نه فقط پدیده اعدام را در درون جامعه نهادینه و به امری عادی، مسلم و پذیرفته شده در ذهنیت توده ها تبدیل نماید، بلکه با کشتادن نیروهای مزدور بسیج، سپاه و تعدادی از مردم ناآگاه به پای چوبه های دار این طور وانمود سازد که توده های مردم نیز از اعدام استقبال نموده و خواهان اجرای عمل ضد انسانی اعدام در ملاء عام و درون جامعه هستند.

اما در این میان، مردم سیرجان با قیام همگانی خود علیه اجرای حکم اعدام، نه فقط سیاست ارباب جمهوری اسلامی را به ضد خود رژیم تبدیل کردند، بلکه فضای جدیدی را نیز در عرصه مبارزاتی کل جنبش اعتراضی توده های مردم ایران باز کردند. فضایی که به تبعیت از قیام مردم سیرجان و پیام علنی، صریح و آشکار آن، طبیعتاً می بایست شعار لغو مجازات اعدام را در درون جنبش های اجتماعی، نیروهای سیاسی، سازمان های کمونیست و اقشار مختلف جامعه بیش از پیش گسترش داد و بر آن تاکید نمود.

حرکت اعتراضی مردم سیرجان، فقط یک خیزش عمومی علیه جمهوری اسلامی و سیاست اجرای حکم اعدام در ملاء عام نبود. قیام مردم سیرجان نشان داد که توده ها، وارد

مرحله تازه ای از مبارزات خود علیه حکومت دینی و استبدادی حاکم بر ایران شده اند. مضافاً اینکه، بروز چنین حرکت های اعتراضی از طرف توده ها، بیانگر این واقعیت است که، جامعه نیز هم اکنون آستان حوادث جدیدی است. و چه بسا در روند جنبش اعراضی توده ها و تعمیق بیشتر اعتلای انقلابی در مبارزات جاری درون جامعه شاهد فرازها و نمونه های دیگری همانند قیام مردم سیرجان در دیگر شهرهای ایران باشیم.

قیام مردم سیرجان را هرگز نباید به معنای یک حرکت اعتراضی مجرد و جدا از مجموعه حرکت ها و خیزش های انقلابی توده های مردم ایران به حساب آورد. حرکت اعتراضی و شجاعانه مردم سیرجان علیه اجرای حکم اعدام در ملاء عام، یقیناً جزئی از مبارزات جاری و رو به گسترش توده های جان به لب رسیده ایران و حاصل اعتلای انقلابی موجود در جامعه است. شتاب حوادث، اعتلای انقلابی موجود و تعمیق خیزش انقلابی توده های مردم، به همان اندازه که جمهوری اسلامی و سران جنایتکارش را به وحشت انداخته، به همان نسبت، که خواب نیروهای اطلاعاتی، امنیتی و سرکوبگر رژیم را بر آشفته و ذهن تمام عوامل و دست اندرکاران این نظام دینی فاسد را به کابوس فروپاشی و از هم گسیختگی نظم موجود مشغول کرده است، به همان نسبت، بیش از هر زمان دیگری هم اکنون، پرچم امید و سرنگونی بلافصل جمهوری اسلامی و استقرار یک حاکمیت شورائی را در دل کارگران، زنان، دانشجویان، انبوه میلیونی توده های سرکوب شده ایران، سازمان های کمونیست، نیروهای سیاسی، جنبش های اجتماعی و به طور اخص، خانواده های ده ها هزار نفر از اعدام شدگان و جان باختگان سی سال حاکمیت جنایتکارانه این رژیم فاسد، افراشته تر کرده است.

رژیم جمهوری اسلامی را

باید با یک

اعتصاب عمومی سیاسی

و

قیام مسلحانه

برانداخت

درس های یکشنبه ی خونین

روزها اگر چه شعارهایی در نفی کلیت جمهوری اسلامی و سرنگونی آن سر داده می شد، اما عمده مطالبات در حد انتخابات ریاست جمهوری بود، شعارها بیشتر علیه احمدی نژاد بود تا خامنه ای.

چندی بعد و در ماه شهریور، تظاهرات روز قدس حاکمیت را غافلگیر کرد، رژیم هرگز فکر نمی کرد که این روز به چنین فاجعه ای برای او تبدیل شود. روزی که معترضان به راحتی به خیابان ریختند و تحت پوشش روز قدس شعارهای خود را مطرح ساختند، پیش از این و در مراسم نماز جمعه که هاشمی رفسنجانی به اصطلاح خطیب آن بود مردم استفاده از مراسم دولتی را به خوبی تجربه کرده بودند. در روز قدس چیزی که دیده نشد شعارهای دولتی بود، نیروهای دولتی در سیل حضور معترضین گم شده بودند.

اما در ۱۳ آبان این رژیم بود که اینبار با استفاده از تجربه ی روز قدس مانع از شکل گیری جمعیت معترضین شد و تجمع خود را سازماندهی شده به پیش برد.

در این روز گرچه معترضین نتوانستند تظاهرات وسیع خود را سازماندهی کنند اما خیابان ها و کوچه های تهران را به محل نمایش قدرت خود تبدیل ساختند. بار دیگر درگیری و بگیر و ببند به خیابان های تهران بازگشته بود. رسانه های رژیم تلاش داشتند تا تعداد معترضین را بسیار اندک نشان دهند. اما همه - حتی مزدوران رژیم - فهمیده بودند که این حرف ها به پیشیزی نمی آرد و ترس بر رژیم هر روز بیشتر غلبه می کرد. اکنون رژیم از ترس بیشتر به اسلحه بیش از پیش تکیه داده بود. آنها می دانستند که ۱۶ آذر در پیش است.

اگر ۱۶ آذر در سال های گذشته محصور به دانشگاه ها بود، امسال ۱۶ آذر به خیابان ها آمد و در نمایشی با شکوه آزادی خواهی دانشجویان توسط معترضان از جوان و نوجوان تا زنان و مردان میانسال و کهنسال پاس داشته شد. این پاسداشت از سوی دیگر نشانه ی ارزشی بود که توده ها در موج انقلابی اخیر برای مبارزات دانشجویان قابل بودند.

محرم اما فرصت دیگری بود برای اعتراضات خیابانی و البته تجربه ای که از انقلاب شکست خورده ی سال ۵۷ به جا مانده بود. همزمان با ماه محرم، مرگ منظری البته این فضا را تشدید کرد. مراسم خاکسپاری وی در شهر قم که حاکمیت حساسیت ویژه ای بر آن دارد، با حضور بی سابقه ی مردم به اعتراض علیه حاکمیت تبدیل شد. شهر قم - مرکز روحانیت شیعه - یکپارچه به اعتراض علیه حاکمیت موجود برخاست.

در روز عاشورا - یکشنبه ی خونین - حاکمیت

عصبی آمده بود تا زهر چشمی از جنبش بگیرد. اما این مردم معترض بودند که به رغم دادن دهها کشته، صدها زخمی و بیش از هزار زندانی از رژیم زهر چشم گرفتند. در حالی که شعارها در روزهای اول بیشتر معطوف به احمدی نژاد بود رفته رفته شعارها تغییر کرده و نماد اصلی حاکمیت اسلامی یعنی ولایت فقیه را نشانه گرفت. مرگ برخامنه ای که به ویژه از تظاهرات ۱۶ آذر به یکی از اصلی ترین شعارها تبدیل شده بود، در این روز به شعار و خواست اصلی تظاهر کنندگان تبدیل گردید.

بعد از یکشنبه ی خونین رژیم دست به دستگیری گسترده مردم و گروهی از اصلاح طلبان زد و نمایش های خیابانی برآه انداخت. در حالی که رژیم در حال برپایی نمایش های خیابانی بود در سوی دیگر شهر مردم در کوچه خیابان ها در حال درگیری با نیروهای مسلح رژیم بودند و با به خیابان آمدن خود تلاش داشتند تا یاد جان باختگان یکشنبه ی خونین را پاس دارند و این همه نشانه ی شکست ترس در میان توده ها بود. با مرور تجارب این ۷ ماه چه تحلیلی می توان از وضع موجود و چشم اندازهای آن آرایه داد و به ویژه درسهای یکشنبه ی خونین چه می توانند باشند؟

رژیم با نمایش سرکوب در یکشنبه ی خونین (از جمله ترور سازماندهی شده ی خواهر زاده موسوی) و اقدامات بعد از آن روز نشان داد که تصمیمی جز ادامه سرکوب ندارد. رژیم یگانه اسلحه ی خود را در سرکوب می بیند و از این جا بود که حتا برخی از افراد میانه روتر جناح حاکم نیز خواستار ادامه و تشدید سرکوب اعتراضات شدند. سرکوب وحشیانه ی دانشجویان دانشگاه آزاد مشهد نمونه مشخص این اوضاع است. بنابر این شکی نیست که در روزهای آتی نیز جنبش با این موضوع روبرو خواهد بود و در مناسبت هایی چون سالگرد انقلاب شکست خورده ی بهمن و نیز مراسم هایی چون چهارشنبه سوری باید منتظر ادامه ی این سیاست و حتا تشدید آن از سوی رژیم باشیم. از سوی دیگر نباید از یاد ببریم که تشدید سرکوب و استفاده از خشونت در کنار ادامه و پیشروی جنبش انقلابی، صفوف نیروهای حاکمیت را نیز دچار تردید می کند، استفاده از لباس نیروی انتظامی توسط نیروهای مزدور بسیج و لباس شخصی در یکشنبه ی خونین یک نمونه از این تردید هاست. وضعیتی که رژیم را نیز در استفاده از نیروهای سرکوبگر تحت امر خود دچار تردید و شک ساخته است.

اما در سوی دیگر یعنی صفوف نیروهای معترض به چه شکل است. بعد از یکشنبه ی خونین جریانات گوناگون اپوزیسیون بورژوازی تبلیغات سنگین خود را در نفی خشونت از سوی جنبش مردم آغاز کردند. آنها با استفاده از تمامی امکانات خود که از جمله رسانه هایی چون بی بی سی، رادیو فردا، صدای آمریکا و غیره را نیز شامل می شود به تبلیغ این موضوع پرداختند که جنبش اعتراضی نباید به خشونت روی آورد و راه دموکراسی با خشونت هموار نمی شود!! و



یا این که رژیم نیز خواستار خشونت از سوی جنبش اعتراضی است تا به بهانه ی آن سرکوب را تشدید کند!! در بی پایه و اساس بودن این استدلال ها همین بس که مگر رژیم در طول این سی سال و به طور ویژه و خاص در طول این ۷ ماه کم به کشتار دست زده است؟ مگر در همین تظاهرات های ۲۵ و ۳۰ خرداد دست به قتل و کشتار نزد؟ مگر کهریزک محصول همان دوران نیست؟ مگر در جای جای ایران و در طول این سی سال کم دست به قتل زده است که اکنون به دنبال بهانه می گردد؟ مگر اعدام جوانان در کردستان، خوزستان و بلوچستان به دلایل سیاسی و سرکوب ملیت های تحت ستم در طول همین سال را فراموش کرده ایم؟ چشمان تان را باز کرده و سیرجان را ببینید، دیگر لزومی به برگشت به سال های دور از جمله دهه ی ۶۰ ندارید. مگر در طول این سی سال فقط در یکشنبه ی خونین دست به کشتار زد؟ تازه اقداماتی نیز که از سوی مردم صورت گرفت در واقع تنها پاسخ به کشتار و سرکوب نیروهای رژیم بود. این موضوع نیز که تحقق دموکراسی از طریق خشونت امکان ناپذیر است گزافه ای بیش نیست. بی شک سخنگویان چنین نظریاتی دل به بورژوازی جهانی بسته و یا هنوز در فکر این هستند که شاید خامنه ای محبتی کرده و آنها را با کاسه ی گدایی شان دست خالی برنگرداند.

اما برآستی چرا جریانات اپوزیسیون بورژوا این چنین از وقایع یکشنبه ی خونین ترسیدند و به دست و پا افتادند؟

واقعیت این است که اپوزیسیون بورژوا به هیچ عنوان خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی نیست و تا این جای کار نیز در واقع از سوی جنبش انقلابی به این احزاب تحمیل شده و آن ها برای آن که دیگر هیچ تکیه گاه دیگری ندارند و به طور کلی از حاکمیت رانده شده اند، سعی می کنند به صورت کجدار و مریز خود را همراه جنبش نشان دهند. آن ها می دانند که رادیکال شدن فضا و خواست های جنبش انقلابی شرایطی را به وجود می آورد که در نهایت به خارج شدن کنترل اوضاع از دست بورژوازی می انجامد (هر چند که تاکنون نیز تا حدود زیادی خارج شده). واقعیت این است که احزاب بورژوازی از اصلاح طلبان سابق حکومتی تا جریاناتی هم چون نهضت آزادی و ملی مذهبی ها و نیز احزاب بورژوازی خارج مانند جمهوری خواهان به دلیل امکانات وسیعی که از سال ها حضورشان در حاکمیت و یا فضاها نیمه قانونی موجود و نیز حمایت های وسیع بورژوازی جهانی از آنها صورت می گیرد، دارای بیشترین امکانات رسانه ای برای تاثیر گذاری بر جنبش اعتراضی هستند، امکاناتی که نیروهای چپ و رادیکال از آن بهره ی ناچیز و البته غیر قابل قیاسی دارند. اما مشکل اصلی این جریانات این است که این ها همواره پشت سر جنبش حرکت می کنند و هرگز قادر به رهبری و هدایت این جنبش نبوده اند. آنها به خوبی می دانند که در شرایط کنونی برای مثال اعتصاب عمومی

درس های یکشنبه ی خونین

سیاسی بهترین تاکتیک برای به زانو درآوردن رژیم است اما آن هالازاعتصاب وحشت دارند و علت آن البته مشخص است. شکی نیست که در جریان یک اعتصاب عمومی سیاسی وزن هر طبقه ای در جنبش انقلابی مشهود و بارزتر خواهد شد. شکی نیست که در صورت وقوع اعتصاب عمومی سیاسی توده ها به چیزی کمتر از سرنگونی رژیم راضی نخواهند شد. شکی نیست که با یک اعتصاب عمومی سیاسی طبقه ی کارگر به سرعت امکان متشکل شدن یافته و شرایط برای رهایی آن از وضعیت فعلی به سرعتی برق آسا فراهم می گردد و این چیزی است که بورژوازی از آن می ترسد. بورژوازی می ترسد که طبقه کارگر در قامت و لباس خود به انقلاب بپیوندد. بورژوازی که به شدت از انقلاب وحشت دارد، نه قادر است و نه اساساً چنین رسالتی دارد که مبارزات مردم رابه این سمت سازماندهی کند.

اما وضعیت طبقه کارگر چگونه است؟ آیا این طبقه قادر است در شرایط کنونی رهبری و هدایت مبارزات را بدست گیرد؟ اگرچه طبقه کارگر به خاطر ضعف تشکل و آگاهی هنوز به صورت یک طبقه مستقل در این جنبش ظاهر نشده است اما تردیدی نیست که با پیشرفت اعتلاء جنبش، طبقه کارگروسیعاً وارد جنبش سیاسی می شود و نقش پیشتاز خود را ایفا می کند. با این وجود در لحظه کنونی این ضعف و کمبود بزرگ یعنی نبود تشکل های صنفی و سیاسی طبقه کارگر به ویژه حزب طبقه کارگر به جای خود باقی ست. واقعیت این است که جنبش انقلابی کنونی نتیجه ی بحران سیاسی و اقتصادی عمیقی است که مناسبات سرمایه داری حاکم در ایران را فرا گرفته است. مارکس در مقدمه ای بر اقتصاد سیاسی می نویسد: "همان گونه که عقیده ما در مورد یک فرد مبتنی بر آن چه که خود او در مورد خودش می اندیشد قرار ندارد به همین گونه نیز نمی توان در مورد یک چنین دوران دگرگونی بر مبنای آگاهی خودش داور کنیم. برعکس این آگاهی را باید از طریق تضادهای زندگی مادی، ستیز موجود بین نیروهای مولد و مناسبات تولید توصیح داد". در جریان انقلاب مردم شعارها و خواست هایی را مطرح می کنند، به خیابان ها سرازیر می شوند و دست به اعتصاب می زنند. اما موضوع اصلی در این است که انقلاب انعکاس و نتیجه تضادهای مناسبات سرمایه داری است و برای مثال موضوع تنها خواست سرنگونی جمهوری اسلامی به عنوان یک شکل از حکومت بورژوازی نیست. مشکل اصلی مناسبات سرمایه داری است، مناسباتی که استثمار، فقر و بدبختی توده های کارگرو زحمتکش، تبعیض و نابرابری، اختناق و سرکوب و سلب آزادی ها رابه بار آورده است.

صندوق اعتصاب،

نیاز حیاتی و مبرم جنبش کارگری

اعتصاب عمومی سیاسی سراسری رژیم جمهوری اسلامی به کلی فلج می شود، اما متأسفانه کسی به این موضوع نمی پردازد کارگری که هیچ اندوخته ای ندارد، کارگری که زندگی و ادامه حیات خود و خانواده اش، به فروش نیروی کار و دستمزدی که در ازای آن دریافت می کند، وابسته است، و اگر دست به اعتصاب بزند، دستمزدش قطع می شود، نیازهای حیاتی خود و خانواده اش را چگونه باید تأمین کند؟

روشن است که کارگران حتا بدون برخورداری از صندوق هیئاری و صندوق اعتصاب نیز دست از مبارزه علیه کارفرما و طبقه سرمایه دار نمی شیند و در اشکال مختلف به این مبارزه ادامه می دهند و به رغم همه مشکلات و محدودیت هایی که طبقه حاکم بر کارگران تحمیل نموده است، دست به اعتصاب نیز می زنند. هزارها و ده هزارها اعتصاب کارگری در حیات جمهوری اسلامی نیز بیان گر همین واقعیت می باشد. بنابراین بحث بر سر درگرفتن اعتصاب نیست، بلکه بحث بر سر تأمین شرایط تداوم اعتصاب و به زانو درآوردن سرمایه دار است.

سازماندهی اعتصاب و دست زدن به اعتصاب یک چیز است، توان ادامه اعتصاب تا پیروزی آن، چیز دیگر! بدون ایجاد یک پشتوانه قوی مالی و یک صندوق اعتصاب که پاسخگویی تأمین نیازهای حیاتی کارگران و خانواده های کارگری در زمان اعتصاب باشد، اعتصابات کارگری، قرین پیروزی نخواهد شد. تجربه انقلاب ۵۷ و اعتصابات کارگری، به ویژه اعتصابات نفت گران نیز این موضوع را تأیید می کند. اعتصابات سراسری کارگران و کارکنان شرکت نفت، به ویژه تداوم این اعتصابات تا خرد کردن و در هم شکستن رژیم سلطنتی، بدون جمع آوری وسیع کمک های مالی توسط کارگران و نمایندگان آن ها، بدون کمک های مالی سایر اقشار مردم و بدون حمایت ها و و پشتوانه مالی قوی، قابل تصور نبود!

در یک کلام، کارگران ایران به یک پشتوانه مالی قوی مورد اعتماد نیاز دارند و این وظیفه ی تمام فعالان کارگری و تمام نیروهای کمونیست و طرفداران طبقه کارگر است که همپای تلاش هایی که در داخل کشور بدین منظور صورت می گیرد، در خارج کشور نیز، در این راه تلاش کنند و برای متحقق ساختن این نیاز مبرم جنبش کارگری چاره اندیشی نمایند و راهی پیدا کنند. ایجاد صندوق اعتصاب یکی از نیازهای حیاتی و مبرم جنبش کارگری است. یک صندوق اعتصاب نیرومند و فراگیر که به این یا آن کارخانه و این یا آن بخش تولیدی و خدماتی محدود و خلاصه نشود و قادر باشد تمام کارگران و بخش های کارگری را زیر پوشش خود قرار دهد.

به همین دلیل است که ما شاهدیم جنبش انقلابی یک چیز را می گوید و رهبران اپوزیسیون بورژوازی چیزی دیگر. به همین دلیل است که جنبش در نهایت مسیری را طی خواهد کرد که باید طی کند. اگر چه به دلیل نبود یک رهبری رادیکال و سازمان یافته هزینه های گذار بیشتر و سنگین تر می شوند اما این گذار ضرورتاً طی خواهد شد.

روند ۷ ماهه اخیر هم چنین این موضوع را ثابت کرده است که حاکمیت قادر به سرکوب جنبش و حل بحران نبوده و نخواهد بود. توده ای تر شدن اعتراضات و شرکت طیف های وسیع تری از مردم در اعتراضات اخیر به ویژه یکشنبه ی خونین ثابت کرد که این جنبش به لحاظ کمی نیز رشد کرده است. حاکمیت دیگر در شرایطی نیست که قادر به حل این بحران - به دلیل عمق و شدت تضادها - باشد. به کلام دیگر بالایی ها قادر به ادامه حکومت به شکل سابق نیستند. این چیزی است که حتا بسیاری از اصلاح طلبان حکومتی نیز مجبور به اعتراف به آن شده اند.

رژیم از فردای یکشنبه ی خونین دست به ضد حمله زد. تظاهر کننده گان را مجرم شناخت و به طور رسمی اعلام کرد که معترضان محارب هستند. سعی در برپایی نمایش های خیابانی کرد، سعی کرد اعتراض مردم را با هدایت خارج و توسط تعدادی محدود بهایی، سلطنت طلب، مارکسیست و مجاهد نشان دهد ولی این ترندها و تبلیغات راه به جایی نخواهند برد و این ژاژ خواهی سرانجامی نخواهد داشت. روزهای دیگر و مناسبت های دیگر در پیش است و بی شک این بار رژیم بیشتر بر خود خواهد لرزید.

جدا از مناسبت های در پیش، و بر اساس تجارب سالیان اخیر، در این ماه های پایانی سال اعتصابات کارگری نیز اوج می گیرند و شکی نیست که این معضل نسبی در معضلات رژیم افزوده خواهد شد. از سوی دیگر زرمزه های اعتصاب سیاسی آغاز شده است. برخی از دانشگاه ها در این امر پیشقدم شده و دست به اعتصاب زده اند. گسترش اعتصابات سیاسی روند گریز ناپذیر جنبش است. جنبشی که از سویی دلآوری خود را در نبردهای خیابانی به نمایش گذاشت و از سوی دیگر حاکمیتی که با سرکوب شدید در عمل شرایط را بیش از پیش برای این گذار آماده می کند. با گذار به این مرحله یعنی ورود به مرحله ی اعتصابات است که شرایط برای تشکل طبقه کارگر و نقش یابی آن در انقلاب شکل می گیرد. روزهایی که هر کدام شان به اندازه ی یک سال می توانند در گسترش نقش طبقه کارگر تأثیرگذار باشند. از همین روست که کمونیست ها و پیشروان طبقه کارگر وظیفه ی سنگینی بر دوش دارند. وظیفه ای که در صورت به بار نشستن آن، نتایج شگرفی به بار خواهد آورد. نتایجی که نه فقط ایران که جهان را نیز تحت تأثیر این انقلاب قرار خواهد داد.

زنده باد سوسیالیسم

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany آلمان

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark دانمارک

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

در اروپا

۰۰۹۸ ۲۱ ۸۴۶۹۳۹۲۲

در ایران- تهران

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 564 January 2010

شب انتخابات روبرو شد و هنگامی که سران جناح "اصلاح طلب" رژیم خود را بازی خورده جناح "محافظه کار" خامنه ای یافتند و به جای تشویق، سرکوب شده و به زندان ها رفتند، شرایطی شکل گرفت که مردم خیابان ها را عرصه ی اعتراض خود برگزیدند. بی شک در این راه اوج گیری تضاد در میان بالایی ها و جناح های مختلف طبقه حاکم بورژوا شرایط عینی و لحظه ای را بیش از پیش برای توده ها مهیا ساخت.

اما رژیم هرگز تصور نمی کرد که این دهن کجی به مردم، چنان عواقبی داشته باشد. آنها پیش بینی می کردند که بعد از انتخابات اعتراضاتی شکل بگیرد و حتا ابعاد آن را بیشتر و شدیدتر از حوادثی چون ۱۸ تیر سال ۷۸ ارزیابی می کردند. اما گمان می بردند که با چند روز سرکوب و ایجاد فضای رعب و وحشت این موج فروکش کرده و در نهایت آنها هستند که برنده ی بازی خواهند بود (و این آرزو را آن ها بارها به زبان آوردند آنگاه که نامیدانه و بعد از سرکوب های ماه تیر سعی کردند به اعوان و انصارشان با بوق و کرنا بقبولانند که آشوب - بخوان اعتراضات توده ای - به پایان رسیده است). اما عمق نارضایتی از ۳۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی آن چنان بود که این موج نه تنها فروکش نکرد که با ابعادی بی سابقه، حاکمیت را به چالشی پایان ناپذیر کشاند. در آن

۱۲ صفحه

درس های یکشنبه ی خونین

روز مردم اعتراض خواهند کرد؟ می دانستند. آنها از مدت ها قبل خود را برای آن روز آماده کرده بودند. آن ها خشمگین شدند چون این روز در ساعتهای بوی قیام را می داد. چون در این روز مردم در ساعتهای خیابان های اصلی شهر را به تصرف خود درآوردند، سنگرها به پا ساختند، مراکز سرکوب را به آتش کشیدند و سرکوبگران را تحقیر کردند. یکشنبه ی خونین گرچه بسان دیگر روزها خونین بود اما واقعیت این است که خونین ترین روز نیز بود.

با پایان یافتن انتخابات نمایشی ریاست جمهوری، موجی انقلابی سراسر ایران به ویژه شهرهای بزرگ را فرا گرفت، تظاهرات میلیونی ۲۵ خرداد و سپس تظاهرات گسترده و فراموش نشدنی ۳۰ خرداد بیان واضح وارد شدن نارضایتی عمومی و بحران سیاسی حاصل از آن به یک بحران انقلابی بود. نمایش های انتخاباتی پیش از ۲۲ خرداد و هیجان عمومی آن به ویژه در میان زنان و جوانان بیش از آن که نشانه ی شوق انتخاباتی باشد، نشانه ی خواست تغییر و نارضایتی از شرایط موجود بود. وقتی این خواست با تحقیر مردم از سوی حاکمیت در همان



رادیو دمکراسی شورایی

برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

www.radioshora.org سایت رادیو دمکراسی شورایی

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره ای برنامه های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای دمکراسی شورایی: ۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی